

## کتاب ایقان

اثر حضرت بهاء الله

فهرست

بخش اول

بخش دوم

بِسْمِ رَبِّنا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

الباب المذكور فی بیان انّ العباد لن يصلوا الى شاطئ بحر العرفان الا بالانقطاع الصّرف عن كلّ من فی السّموات و الأرض قدّسوا انفسكم يا اهل الأرض لعلّ تصلنّ الى المقام الّذی قدّر الله لكم و تدخلنّ فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعاً

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقه بسبجات جلال و روح را از تعلّق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت ربّ العزّة داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیّت فائز نگردد و هرگز بسرمنزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد

ناظر بایّام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیّه بوده اند بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر و دعاها و تضرّعا مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب بعرضه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح میگرددید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز میجستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویّه مذکور و مسطور است

حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال ایشان چه بود و بقسمی هم اعتراض مینمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است و احدی از

مظاهر قدسیّه و مطالع احدیّه ظاهر نشد مگر آنکه با اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت چنانچه میفرماید یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون و در مقام دیگر میفرماید و همّت کلّ امّة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ

و همچنین کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیّه و سماء عزّت ربّانیّه نازل شده زیاده از حدّ احصا و احاطه عباد است و اولو الأفئدة و صاحبان بصر را سوره هود کفایت میکند قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و بفطرت اصلیّه تدبّر نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیا و رد و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید ناس را از موطن غفلت نفسانیّه بأشیان وحدت و معرفت الهیّه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید اینست نصیب انفس مجرّده از مائده منزله قدسیّه باقیه

اگر بر ابتلای انبیا و علّت و سبب اعتراضات عباد بر آن شمس هوّیه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر مشارق شمس صفات احدیّه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امر الله محکمتر و راسختر شوید لهذا بعضی از حکایات انبیا مجملاً در این الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت و مطالع عزّت وارد میآوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است شاید این انکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علما و جهّال ارض مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید

و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را بوادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا و انذیت بر آن وجود مبارک وارد میآوردند که یقین بر هلاکت او مینمودند و چه مراتب سخریّه و استهزاء و کنایه که بر آن حضرت وارد شد چنانچه میفرماید و کلّما مرّ علیه ملاً من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منّا فانّا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون و بعد از مدّتها چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب خود فرمودند بوعده معین و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از آن اصحاب معدوده بعلّت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده و البتّه بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است تا آنکه بالأخره نداء ربّ لا تذر علی الأرض من الکافرین دیّاراً از جان برکشید

حال قدری تأمل باید که سبب چه بود در این مدّت آن عباد باین قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی بخلع اثبات مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا در وعدههای الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیّه همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد

بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده الم أ حسب النَّاسِ ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون و بعد از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب هفتصد سنه او ازید باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب ذی الجلال دعوت نمود و چه مقدار بلایا که بمثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید و لا یزید الکافرین کفرهم الا خسارا

و بعد هیکل صالحی از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر باوامر الهی و نهی از مناهی میفرمود ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود با آنکه آن جمال ازلی ناس را جز بمدینه احدیه دعوت نمینمود چنانچه میفرماید و الی ثمود اخاهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الی آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوّاً قبل هذا ا تنهاننا ان نعبد ما یعبد آبائنا و اننا لفی شکّ ممّا تدعونا الیه مریب و هیچ فائده نبخشید تا آنکه بصیحهئی جمیع بنار راجع شدند

و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرموده هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذینهم انقطعوا بکلهم الی الله و عرجوا بجناحی الایقان الی مقام جعله الله عن الادراک مرفوعاً و تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعدا احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد و بعد از حکایت نار آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است

و بعد زمان او منقضی شد تا نوبت به موسی رسید و آن حضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملأ او همّت گماشتند که آن نار سدره ربانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلكون و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را رب العزة برای حبیب خود میفرماید و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکنم ایمانه ا تقتلون رجلاً ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذباً فعلیه کذبه و ان یک صادقاً یصبکم بعض

الَّذِي يَعِدْكُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ وَ بِالْآخِرَةِ أَمْرٌ بِجَائٍ كَشَيْدٍ كَمَا هَمِينَ مُؤْمِنٍ رَأَى بِنَهَائِهِ عَذَابَ شَهِيدٍ نَمُودِنْدِ إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدی نمایند چنانچه میفرماید أ فكلما جاءكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم و فریقاً تقتلون میفرماید هر زمان و عهد که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب نمودید و گروهی را میکشتید

آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن از مننه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این کفریست صراح لأجل آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجت کافی و وافیه عطا نفرماید و معذرت خلق را از عدم اقبال باو معدب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آئی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنون خود و هر چه از علمای خود شنیده اند همان را تاسی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس مینمودند البتّه از جمال الهی محروم نمیدانند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفه آنها موافق نمیآمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور بظهور میآمد

و در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بوده اند که زمام آن مردم در کفّ کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر بحب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند چنانچه همه انبیا باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند

و باعلی افق عزت پرواز نمودند چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد و باین ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لایفی بازماندند چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدایع نعمات و رقاء مقصود محروم ساختند اینست که در جمیع کتب سماویّه ذکر احوال علمای هر عصر شده چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم تشهدون و همچنین میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحقّ بالباطل و تکتُمون الحقّ و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید قل یا اهل الکتاب لم تصدّون عن سبیل الله و این معلوم است که اهل کتابی که صد نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد بوده اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله تنظرون

پس قدری بدیده بصیرت الهیه در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تامّه صمدانیّه تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیّه بی سبجات جلال از خلف سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود و کلیّه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلاً بیاناتی که طلعات جمال حقّ در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک نمودند و بحقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند و این معلومست که تأویل کلمات حمّامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراک ننمایند و نعمات و رقاء معنویّه را جز سامعه اهل بقا نشنود و هرگز قبضی ظلم از شراب سبّی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما یعلم تأویله الا الله و الرّاسخون فی العلم معذلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ نمودند

مثلاً چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله مینامد حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیه شیطانیّه و ظنون افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عذبهم بنار کانت فی هاویه الجحیم و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بقاء الله فائز نگشتند

و كانوا من المنتظرين و لميزل و لايزال جميع امم بهمين جعليات افكار نالايقه تمسك جسته و از عيونهاى لطيفه رقيقه جاريه خود را بي بهره و بي نصيب نمودند

و در كشف اين اسرار بعضى از عبارات انبيا ببدايع نعمات حجازى در الواح مسطوره قبل كه براى يكي از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم بتغنيات خوش عراقى نظر بخواهش آن جناب در اين اوراق مجدداً ذكر مينمائيم كه شايد تشنگان صحراهاى بعد را ببحر قرب دلالت نمايد و گمگشتگان بيابانهاى هجر و فراق را بخيام قرب و وصال رساند تا غمام ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدايت از افق جان طالع گردد و على الله اكل و به استعين لعل جبرى من هذا القلم ما يحيى به افئدة الناس ليقوم الكل عن مراقد غفلتهم و يسمع اطوار ورقات الفردوس من شجر كان فى الروضة الأحديّة من ايدى القدرة باذن الله مغروساً

بر اولى العلم معلوم و واضح بوده كه چون نار محبت عيسوى حجابات حدود يهود را سوخت و حكم آن حضرت فى الجملة جريان بر حسب ظاهر يافت روزى آن جمال غيبى ببعضى از اصحاب روحانى ذكر فراق فرمودند و نار اشتياق افروختند و فرمودند كه من ميروم و بعد ميايم و در مقام ديگر فرمودند من ميروم و ميايد ديگرى تا بگويد آنچه من نگفتم و تمام نمايد آنچه را كه گفته ام و اين دو عبارت فى الحقيقه يكي است لو انتم فى مظاهر التوحيد بعين الله تشهدون

و اگر بديده بصيرت معنوى مشاهده شود فى الحقيقه در عهد خاتم هم كتاب عيسى و امر او ثابت شد در مقام اسم كه خود حضرت فرمود منم عيسى و آثار و اخبار و كتاب عيسى را هم تصديق فرمود كه من عند الله بوده در اين مقام نه در خودشان فرقى مشهود و نه در كتابشان غيريتى ملحوظ زيرا كه هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذكر الله و كتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از اين جهت است كه خود عيسى فرمود من ميروم و مراجعت ميكنم بمثل شمس كه اگر شمس اليوم بگويد من شمس يوم قبلم صادق است و اگر بگويد در حدود يومى كه غير آنم صادقست و همچنين در ايام ملاحظه نمايند كه اگر گفته شود كه كل يك شىء اند صحيح و صادقست و اگر گفته شود كه بحدود اسمى و رسمى غير همدانهم صادقست چنانچه مي بينى با اينكه يك شىء اند با وجود اين در هر کدام اسمى ديگر و خواصى ديگر و رسمى ديگر ملحوظ ميشود كه در غير آن نميشود و بهمين بيان و قاعده مقامات تفصيل و فرق و اتحاد مظاهر قدسى را ادراك فرمائيد تا تلويحات كلمات آن مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوى و واقف گردى و جواب مسئله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلى در هر مقام خود را به اسمى و رسمى بتمامه بيابى

و بعد اصحاب و تلاميذ آن حضرت استدعا نمودند كه علامت رجعت و ظهور چيست و چه وقت اين ظاهر خواهد شد و در چند مقام اين سؤال را از آن طلعت بيمثال نمودند و آن حضرت در هر مقام علامتى ذكر فرمودند چنانچه در اناجيل اربعه مسطور است

و این مظلوم یک فقره آن را ذکر مینمایم و نعمتهای مکنونه سدره مخزونه را لوجه الله بر عباد الله مبذول میدارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید برشعی از انهار بیزوال حضرت ذی الجلال که در دار السّلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب نمایم آنما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً و این طعامیست که ارواح و افئده منیره باو حیات باقیه یابند و این همان مائده ایست که میفرماید ربّنا انزل علینا مائدهً من السّماء و این مائده هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاذ نجوید و در کلّ حین از شجره فضل میروید و از سموات رحمت و عدل نازل میشود چنانچه فرموده است مثلاً کلمةً طیّبةً کشجرة طیّبة اصلها ثابت و فرعها فی السّماء تؤتی اکلها کلّ حین

حیف است که انسان از این عطیّه لطیفه خود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد پس قدر این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعه آن شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابند و ارواح پژمرده بروح بی اندازه فائز شوند ای برادر من جهدی باید تا ایام باقیست از اکواب باقی چشیم همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند آید وقتی که عندلیبان جنان از گلستان قدسی باآشیانهای الهی پرواز نمایند دیگر نه نغمه بلبل شنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن اینست نصیحت این عبد آن جناب و احبای خدا را فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض انّ الله کان غنیاً عنه و عمّا یشاهد و یری

و اینست نغمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل بالحن جلیل در علائم ظهور بعد فرموده در سفر اوّل که منسوب به متی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و للوقت من بعد ضیق تلك الايام تظلم الشمس و القمر لا يعطى ضوءه و الكواكب تتساقط من السماء و قوّات الأرض ترتجّ حينئذ يظهر علامات ابن الانسان فی السماء و ینوح کلّ قبائل الأرض و یرون ابن الانسان آتياً علی سحاب السماء مع قوّات و مجد کبیر و یرسل ملائکته مع صوت السّافور العظیم انتهى ترجمه آن بفارسی اینست که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه مینماید شمس از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور بازمیمانند و ستاره های سماء بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض متزلزل میشود در این وقت ظاهر میگردد نشانه های پسر انسان در آسمان یعنی جمال موعود و سادج وجود بعد از ظهور این علامات از عرصه غیب بعالم شهود میآید و میفرماید در آن حین جمیع قبیله ها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه مینمایند و میبینند خلائق آن جمال احدیه را که میآید از آسمان در حالی که سوار بر ابر است با قوّت و بزرگی و بخششی بزرگ و میفرستد ملائکه های خود را با صدای سافور عظیم انتهى و در اسفار ثلاثه دیگر که منسوب به لوقا و

مرقس و یوحناست همین عبارات مذکور است و چون در الواح عربیه بتفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض ذکر آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم

و علمای انجیل چون عارف بمعانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و بظاهر آن متمسک شدند لهذا از شریعه فیض محمدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع گشتند و جهال آن طائفه هم متمسک بعلمای خود جسته از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد بظهور نیامد اینست که قرنها گذشت و عهدها بآخر رسید و آن جوهر روح بمقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخه دیگر از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت بارض هدایت و محلّ عنایت محشور شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود بوجود آید تا نصرت نمایند و مالها در راهش انفاق کنند و جانها در سبیلش ایثار چنانچه امم دیگر هم بهمین ظنونات از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده‌اند و بخیال خود مشغولند

و از این عبارت گذشته بیان دیگر در انجیل هست که میفرماید السماء و الأرض تزولان ولكن کلامی لا یزول که معنی آن بفارسی اینست که آسمان و زمین ممکن است که زایل و معدوم شوند اما کلام من هرگز زایل نمیشود و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود و از این راه است که اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود و هر وقت و زمان که طلعت موعود با همه علامتها ظاهر شود باید شریعت مرتفعه در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همی عالم دینی باقی نماند مگر این دین و این فقره از مطالب محققه مسلمه است نزد ایشان و چنان اعتقاد کرده‌اند که اگر نفسی هم مبعوث شود بجمیع علامات موعوده و بر خلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البتّه اذعان نکنند و قبول ننمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزاء کنند چنانچه در ظهور شمس محمدیه مشهود شد حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع ناس از عدم بلوغ بآن از غایت قصوی و سدره منتهی محبوب شده‌اند از ظهورات احدیه در هر ظهور بتمام خضوع سؤال مینمودند البتّه بانوار شمس هدایت مهدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف میگشتند

حال این بنده رشحی از معانی این کلمات را ذکر مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن بجمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند تا از هیمنه کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیه که محلّ تجلی ذاتست محبوب نگردند

قوله من بعد ضیق تلک الأيام یعنی وقتی که ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند و این در وقتی است که آثار شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس بدست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانیت مسدود شود و علم بظنّ تبدیل گردد و هدایت بشقاوت راجع شود چنانچه الیوم مشاهده میشود که زمام هر گروهی بدست جاهلی



افتاده و بهر نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی بادهای هوی و نفس غالب شده که سراجهای عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نموده با اینکه ابواب علم الهی بمفاتیح قدرت ربّانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علمی و فیوضات قدسی منور و مهتدی گشتند بقسمی که در هر شیء بابی از علم باز گشته و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته‌اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته‌اند بظنّ تمسّک جسته از عروة الوثقای محکم علم دور مانده‌اند و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا بعلم و باب آن بالفطرة رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم نیستند زیرا که در ظنّ و گمان ابوابی برای نان یافته‌اند و در ظهور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافته‌اند لهذا البتّه از این گریزانند و بآن متمسّک و با اینکه حکم الهی را یک میدانند از هر گوشه حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر دو نفس بر یک حکم ملاحظه نمیشود زیرا جز هوی الهی نجویند و بغیر از خطا سبیلی نخواهند ریاست را نهایت وصول بمطلوب دانسته‌اند و کبر و غرور را غایت بلوغ بمحبوب شمرده‌اند تزویرات نفسانی را مقّم بر تقدیرات ربّانی دانند از تسلیم و رضا گذشته‌اند و بتدبیر و ریا اشتغال نموده‌اند و بتمام قوّت و قدرت حفظ این مراتب را مینمایند که مبدا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم رسد و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه میکند سبعی چند را که بر مردارهای نفوس عباد افتاده‌اند

حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقّی و یا معرفتی بخواهد نماید نمیداند نزد کدام رود و از که جويا شود از غایت اینکه رأیها مختلف و سبیلها متعدّد شده و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرّض ذکر عبارات حدیث نشده‌ام

حال اگر مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند و یا امورات دیگر که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البتّه گویند که این شرط ظهور نیافته چنانچه گفته‌اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربّانیّه است که در ایام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند به که توجّه نمایند چنانچه مذکور شد کذلک نعلّمک من تأویل الأحادیث و نقلی علیک من اسرار الحکمة لتطّلع بما هو المقصود و تكون من الذینهم شربوا من كأس العلم و العرفان

و قوله تظلم الشمس و القمر لا يعطى ضوءه و الكواكب تتساقط من السماء مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه میشود بلکه

از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده‌اند که در هر مقام بمناسبت آن مقام معنی اراده میفرمایند مثلاً یک معنی از شمس شمسهای حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض میفرمایند و این شمس حقیقت مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او و همچنان که شمس ظاهری تربیت اشیاى ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حقیقی باعانت اوست و همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گل‌های علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشود اینست که در حین اشراق این شمس عالم جدید میشود و انهار حیوان جاری میگردد و ابحر احسان بموج میآید و سحاب فضل مرتفع میشود و نسفات جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این شمسهای الهی و نارهای معنویست که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث میشود و از عنایت این ارواح مجرّده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از تجلی آن شمس معنوی است و آن شمسی است که از برای او مقابلی و شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمیشود و کل بوجود او قائمند و از فیض او ظاهر و باو راجع منها ظهرت الأشياء و الی خزائن امرها رجعت و منها بدئت الممكنات و الی کنائز حکمها عادت

و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشوند ببعضی از اسماء و صفات چنانچه شنیده‌اید و میشنوید نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لمیزل و لایزال مقدس بوده‌اند از هر اسمی و منزّه خواهند بود از هر وصفی جواهر اسماء را بساحت قدسشان راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان سبیلی نه فسبحان الله من ان يعرف اصفیانه بغير ذواتهم او یوصف اولیائه بغير انفسهم فتعالی عما یذکر العباد فی وصفهم و تعالی عما هم یعرفون

و اطلاق شمس بر آن انوار مجرّده در کلمات اهل عصمت بسیار شده از آن جمله در دعای ندبه میفرماید این الشّمس الطّالعة این الأقمار المنيرة این الأنجم الزّاهرة پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیّه انبیا و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است

و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست ایشانست و اگر در ظهور شمس اخری بضیای او منور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حقّ آنها جاریست اگرچه بظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در

یوم تغابن و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان در باره او صادقست و الا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد

و این بر هر ذی بصری مشهود است که همچنان که نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهره همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود

و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علو و شهرت و معروفیت است مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلمند بین عباد و اگر حاکی از شمس الهی باشند از شمس عالیه محسوبند و الا از شمس سجین چنانچه میفرماید الشمس و القمر بحسبان و معنی شمس و قمر هم که در آیه مذکوره هست البتّه شنیده‌اید احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال بباطل و اعراض از حقّ البتّه از حسابان ظاهر و بحسبان راجع خواهد شد

پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسابان آزاد شده بنور جمال حضرت منّان منور گردیم و السلام کذلک نعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکوننّ فی رضوان حکمة الله لمن المحبرین و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوة و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام محکّمتر و اعظّمتر است چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آنست و بعلت شهرت احتیاج ذکر نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجری بوده چنانچه از انوار مشرقه از شمس محمدیه

مأثور است که بر جمیع انبیا در هر عهدهی حکم صلوة نازل شده نهایت آنکه در هر عصر باقتضای وقت بقسمی و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر ظهور بعد آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه واضحه ثابتّه در ظهور قبل منسوخ میشود لهذا تلویحاً باسم شمس و قمر ذکر نموده‌اند لیبلوکم ایکم احسن عملاً

و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة شده چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور ولکن روزی در محلی نشستہ بودم شخصی از علمای معروف وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود چون صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا بضياء که شمس باشد تعبیر یافته و صلوة لیل چون برودت میطلبد لهذا بنور که قمر باشد معبر گشته ملاحظه نمودم که آن فقیر بقطره‌ئی از بحر معانی موقّق نشده و بجذوه‌ئی از نار سدره حکمت ربّانی فائز نگشته بعد از مدّتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب آنچه فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است ولیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آن را طلب نمود ذکر شد که خاتم انبیا و سیّد اصفیا دین مرتفع در فرقان را تشبیه بسماء فرموده‌اند بعلت علو و رفعت و عظمت و احاطه آن

بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهره دو رکن اعظم اقوام مقرر شده است که نیرین باشد و بشمس و قمر نامیده و همچنین در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوة باشد الاسلام سماء و الصوم شمسها و الصلوة قمرها

باری این است مقصود از تلویحات کلمات مظاهر الهی پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب بر این مقامات مذکوره بآیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد اینست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که مظهر آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز ابرار را از این کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه انّ الأبرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً

و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظلّ آن شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی میشدند تاریک میشود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک مینمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر میشدند بدون اعتراض و لجاج البتّه معانی آن واضح میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و گرفتار نمیشدند بلی چون علم را از مبدء و معدنش اخذ نمودند لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت بهلاکت رسیده‌اند و هنوز مشعر نشدند که علامات کل ظاهر شد و شمس موعود از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و معارف قبل تاریک شد و غروب نمود

حال بچشم علم الیقین و جناحی عین الیقین بصراط حقّ الیقین قدم گذار قل الله ثمّ نرهم فی خوضهم یلعبون تا از اصحابی محسوب شوی که میفرماید انّ الذین قالوا ربنا الله ثمّ استقاموا تتنزل علیهم الملائکة تا جمیع این اسرار را ببصر خود مشاهده فرمائی

ای برادر من قدم روح بردار تا بادیه‌های بعیده بعد و هجر را بآنی طیّ فرمائی و در رضوان قرب و وصل درآئی و در نفسی بانفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد هرگز این مراحل طیّ نشود و مقصود حاصل نیاید و السلام علی من اتبع الحقّ بالحقّ و کان علی صراط الأمر فی شاطئ العرفان باسم الله موقوفاً

اینست معنی آیه مبارکه که میفرماید فلا اقسام بر ربّ المشارق و المغارب زیرا که از برای هر شمسی از این شمس مذکوره محلّ اشراق و غروبست و چون علمای تفسیر بر حقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز از نقطه‌ئی طلوع مینماید غیر از نقطه‌یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر نوشته‌اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلی طالع میشود و بمحلی

غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده اینست مراتب علم عباد و با وجود این بجواهر علم و لطائف حکمت چه جهلها و عیوبها که نسبت میدهند

و همچنین از این بیانات واضحاً محکمه متقنی غیر متشابهه تفتّر سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما اینست که میفرماید اذا السَّمَاء انفطرت مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع میشود و بظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود قسم بخدا که اگر درست ملاحظه شود تفتّر این سماء اعظم است از تفتّر سماء ظاهری قدری تأمل فرمائید دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع در ظلّ آن نشو و نما نموده باشند و باحکام مشرقی آن مدتها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده بقسمی که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع ننموده بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوّت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده‌اند از تفتّر سماء

و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامی حدود الله میفرمایند با آن همه ایذا که بر آن وجودهای مبارکه لطیفی رقیقه وارد میشود و با کمال قدرت صبر میفرمایند و با نهایت غلبه تحمل مینمایند

و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت آن سماء بر قلبی که نیسان مکرمت مبذول داشت تبدیل شد اراضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمیشد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته‌اند و معلّم را ندیده‌اند و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته‌اند بکلمات و معارفی تکلم مینمایند که احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده‌اند و از آب حکمت لدنی عجین گشته‌اند اینست که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند

ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلّمه پاک و مقدّس میشد که لعلّ بتجلّی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنی فائز میگشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جرزه وجود تبدیل نمیشد چگونه محلّ ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هوّیه میشد اینست که میفرماید یوم تبدّل الأرض غیر الأرض

و از نسّمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور

تتفگرون

و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید و الأرض جميعاً قبضته يوم القيامة و السموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالی عما يشركون مضمون آن اینست که همه زمین اخذ شده در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست اوست حال قدری انصاف میخواد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک نموده‌اند چه حسن بر آن مرتب میشود و انگهی این مسلم است که حق منیع دستی که مرئی شود ببصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب بذات نیست بلکه کفری است محض و افکی است صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگویی مظاهر امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند این هم بغایت بعید است و بی‌فائده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است و از سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود بقبضه قدرت و اقتدار قبض نمود و ارض منیعه تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین جدید و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از صدور منیره انبات نمود

و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان بامر الله مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه جدیده تزیین یافت اینست اسرار کلمات که بی‌حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون و وهم و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکاة قلب و دل برافروزی

و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده منیره از اراضی جرزۀ فانیه و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب مسطور است

و همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا به یثرب رو به بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود بعضی سخنها ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل کلام میشود باری آن حضرت بسیار مکدر شدند و بلحاظ تفکر و تحیر در سماء نظر میفرمودند بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها تا آنکه در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد فول وجهك شطر المسجد الحرام در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی‌الحین تزلزل و اضطراب در میان اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را بر هم زده اعراض نمودند این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید

چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که مابین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب ربّ العالمین مردم را بتوجه همان جهت امر میفرمودند و نسبت همه اراضی هم بآن سلطان حقیقی یکیست مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص بامری دهد چنانچه میفرماید و لله المشرق و المغرب فأینما تولّوا فثمّ وجه الله با وجود تحقق این امور چرا تبدیل شد که سبب جزع و فرح عباد شود و علّت تزلزل و اضطراب اصحاب گردد بلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمیشود مگر برای آنکه کل بمحکّ امتحان الله درآیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد اینست که بعد از اختلاف ناس میفرماید و ما جعلنا القبلة الّتی کنت علیها الاّ لنعلم من یتّبع الرّسول ممّن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن اینست ما نگردانیدیم و بر هم نزدیک قبله را که آن بیت المقدّس باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقبیه میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت نمیکند و صلوة را باطل نموده فرار مینماید حمر مستنفره فرّت من قسورة

اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار آن را بی حجاب مشاهده فرمائید و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی و الاّ آن سلطان حقیقی لم یزل بذات خود غنی بوده از معرفت موجودات و لایزال بکینونت خود مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات یک نسیم از غنای او جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه هستی را بحیات باقیه مشرفّ فرماید ولیکن چون مقصود امتیاز حقّ از باطل و شمس از ظلّ است اینست که در کلّ حین امتحانهای منزله از جانب ربّ العزّة چون غیث هاطل جاریست

اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقلّ رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است محتجب نمیانند و همه حجابات را بنار سدره عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظّم و صاحب کتاب بود در اوّل امر قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت دو نفر با یکدیگر معارضه مینمودند یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست آن حضرت او را اعانت نموده مدّعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل مایه تعویق و تعطیل مقصود میشود و این خبر در مدینه اشتهار یافت و آن حضرت را خوف غالب شد چنانچه نصّ کتابست تا آنکه بخبر انّ الملائمات یأتمرون بک لیقتلواک مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی مبارکه که بریّه سینا باشد وارد شد و تجلّی سلطان احدیه را از شجره لاشرفیه و لاغریبه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از نار موقده ربّانی استماع فرمود و مأمور بهدایت انفس فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده بصحراهای دلفزای

روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السّلام قرب رساند و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود بآنچه مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل اینکه ربّ العظمة خبر داد از لسان فرعون که به موسی عرض نمود و فعلت فعلتک الّتی فعلت و انت من الکافرین قال فعلتها اذاً و انا من الضّالّین ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربّی حکماً و جعلنی من المرسلین

حال تفکر در فتنه های الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروفست بقتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم مینماید چنانچه در آیه مذکور است و سی سنه او اقلّ هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده یکمرتبه او را از مابین عباد برگزیده و بامر هدایت کبری مأمور فرمود و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا باین اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علّت احتراز نفوس گردد و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از عظمت امر و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه میشود که بعد از تولّد عیسی مریم ناله نمود و باین کلمه زبان گشود یا لیتنی متّ قبل هذا و کنت نسیاً منسیّاً که ترجمه آن این است ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم از فراموش شدگان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن میگذارد و روانها میریزد و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعدا و اعتراض اهل کفر و شقا آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب با مردم میگفت طفلی که پدر او معین نباشد چگونه میتوان بمردم معین نمود که این از روح القدس است این بود که آن مخدّره بقا آن طفل را برداشته بمنزل مراجعت فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امّک بغیّاً مضمون آن این است که ای خواهر هارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار

حال ناظر باین فتنه کبری و امتحان اعظم شوید و از همه گذشته همان جوهر روح که در میان قوم بنسبت بی پدری معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجّت خود نمود بر کلّ اهل سموات و ارض

حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون بر این جواهر اسرار مطّلع شوی بمقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک بااقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در افعال او مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هر چه در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او بنظر آید اینست که این افعال و اقوال در ظاهر نعمتند برای فجّار و در باطن رحمتند برای ابرار اگر بیدیه قلب ملاحظه رود کلمات منزله از سماء مشیّت با امور مظهره از ملکوت قدرت یک شیء مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد چنانچه مذکور شد



حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهند نمود قسم بمرّبی وجود و منزل کلمات که در حین بی‌تکلم حکم بر کفر و امر بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نفخه روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته اگر صدهزار خروش برآری بگوش احدی نرود که بی‌پدري مبعوث برسالت گشته و یا قاتلی از شجره نار آتی انا الله آورده

چشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود می‌گردد که مظهر همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسک بظنونات انفس مردوده شده چه نسبتها که داده‌اند و چه بلایا که وارد آورده‌اند که در ابداع شبه آن بظهور نیامده الله اکبر بیان که باین مقام رسید راحه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبا صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی‌اندازه بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشمار بیکران از آن یار بی‌نشان آورد که خلعت ذکر از قدّ لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه بی‌لفظ رمز معانی کشف مینماید و بی‌لسان اسرار تبیان می‌گوید و بلبلهای شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان می‌آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم مینماید و گلهای بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه‌گری تلقین مینماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق میبخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشاق ودیعه میگذارد بقسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس بغایت حسرت میبرد قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی عنایت نموده الطاف بمقامی رسیده که جعل قصد نافه مشک نموده و خفّاش در مقابل آفتاب مقرّ گزیده مردگان را بنفخه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل محل معین نموده

و عالم هستی بجمیع این عنایات حامله گشته تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده را بکوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بعد و نیستی را بسرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این حبه‌های قدس انبات نماید و از ریاض نفوس که شقایقهای حقایق غیبی بشکفد باری نچنان سدره عشق در سینای حبّ مشتعل شده که به آبهای بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد عطش این حوت را بحور ننشاند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرّ نگزیند پس ای برادر سراج روح را در مشکاة قلب بدهن حکمت برافروز و بزجاج عقل حفظش نما تا نفسهای انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد کذلک نورنا افق سماء البیان من انوار شمس الحکمة و العرفان لیطمئنّ بها قلبک و تکون من الذین طاروا بأجنحة الایقان فی هواء محبة ربهم الرحمن

و قوله حينئذ يظهر علامة ابن الانسان فى السماء ميفرمايد بعد از كسوف شمس معارف الهیّه و سقوط نجوم احكام مثبتّه و خسوف قمر علم كه مرّبى عباد است و انعدام اعلام هدايت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح ظاهر ميشود علامت ابن الانسان در آسمان و مقصود از سماء سماء ظاهره است كه قريب ظهور آن فلک سموات معدلت و جريان فلک هدايت بر بحر عظمت در آسمان نجمى بر حسب ظاهر پيدا ميشود كه مبشّر است خلق سموات را بظهور آن نير اعظم و همچنين در آسمان معنى نجمى ظاهر ميشود كه مبشّر است اهل ارض را بآن فجر اقوم اكرم و اين دو علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبى ظاهر گشته چنانچه شنیده‌اند

از جمله خليل الرحمن كه قبل از ظهور آن حضرت نمرود خوابى دید و كهنه را خواست اخبار دادند بر طلوع نجمى در سماء و همچنين شخصى در ارض ظاهر شد مردم را بشارت ميداد بظهور آن حضرت

و بعد از او حكایت كلیم الله بود كه كهنه آن زمان فرعون را خبر دادند كه كوكبى در سماء طالع شده كه دالّ است بر انعقاد نطفهئى كه هلاك تو و قوم تو بر دست اوست و همچنين عالمى پيدا شد كه شبها بنى اسرائيل را بشارت و تسلى ميفرمود و اطمینان ميداد چنانچه در كتب مسطور است و اگر تفصيل اين امور ذكر شود اين رساله كتابى ميشود و ديگر آنكه دوست ندارم حكایات واقعه قبل را ذكر نمايم و خدا شاهد حال است كه اين بيان هم كه ميشود نيست مگر از كمال حبّ بآن جناب كه شايد جمعى فقراى ارض بر شاطى غنا وارد شوند و يا گروهى از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و يا تشنگان معرفت بر سلسبيل حكمت واصل آیند و الاّ اين عبد اشتغال باين مقالات را ذنبى عظيم ميدانم و عصيانى كبير ميشمرم

و همچنين نزديك ظهور عيسى شد چند نفر از مجوس كه اطلاع يافتند بر ظهور نجم عيسى در سماء باثر آن نجم آمدند تا داخل شدند بشهرى كه مقرّ سلطنت هيرودس بود و در آن ايام سلطنت آن ممالك در قبضه تصرف او بود

و كانوا قائلين اين هو المولود ملك اليهود لأننا قد رأينا نجمة فى المشرق و وافينا لنسجد له و بعد از تفحص معلوم نمودند كه در بيت اللحم يهود آن طفل متولد شد اين علامت در سماء ظاهره و علامت در سماء باطنه كه سماء علم و معانى باشد ظهور يحيى بن زكريا بود كه مردم را بشارت ميداد بظهور آن حضرت چنانچه ميفرمايد انّ الله يبشرك بيحى مصدقاً بكلمة من الله و سيّداً و حصورا مقصود از كلمه حضرت عيسى است كه يحيى مبشّر بظهور او بود و در الواح سماوى هم مسطور است كان يوحنا يكرز فى برية يهودا قائلاً توبوا فقد اقترب ملكوت السموات و مقصود از يوحنا يحيى است

و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد و آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت میدادند بظهور آن شمس هوّیه چهار نفر بودند واحداً بعد واحد چنانچه روزبه که موسوم به سلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هر یک میرسید روزبه را نزد دیگری میفرستاد تا نوبت به چهارم رسید و او در حین موت فرمود ای روزبه بعد از تکفین و تدفین من برو به حجاز که شمس محمدی اشراق مینماید و بشارت باد ترا بلقay آن حضرت تا رسید باین امر بدیع منیع و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده‌اند و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس‌الله تربتهما

پس از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محلّ شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیانست ظاهر میشود و آن ظهور انسان کاملست قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای لقay آن شمس هوّیه و قمر احدیه

و قوله و ینوح کلّ قبائل الأرض و یرون ابن الانسان آتياً علی سحاب السماء مع قوّات و مجد کبیر تلویح این بیان اینست یعنی در آن وقت نوحه میکنند عباد از جهت فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در آن اثنا مشاهده میشود که آن طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل میشود در حالتی که بر ابر سوار است یعنی آن جمال الهی از سموات مشیّت ربّانی در هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سماء نیست مگر جهت علوّ و سموّ که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیه است و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر میشوند ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرع معانی متکینند و در حینی که میان عباد مشی مینمایند در هواهای قرب طائرند بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر بمعارج احدیه پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طیّ فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند بر عرش لا یشغله شأن عن شأن واقفند و بر کرسی کلّ یوم هو فی شأن ساکن از علوّ قدرت سلطان قدم و سموّ مشیّت ملیک اعظم مبعوث میشوند اینست که میفرماید از آسمان نازل میشود

و لفظ سماء در بیانات شمس معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود مثلاً سماء امر و سماء مشیّت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن و در هر مقام از لفظ سماء معنی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین کؤوس ازلیّه احدی ادراک ننماید مثلاً میفرماید و فی السماء رزقکم و ما توعدون و حال آنکه رزق از ارض انبات مینماید و همچنین الأسماء تنزل من السماء با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر میشود اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعه ربویّه را در

هر ظهوری ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی ولیکن تا حجابات علمیّه را که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی بصبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی

و علم بدو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی بیان آن اتّقوا الله یعلّمکم الله و بیان این العلم حجاب الأكبر اثمار آن شجر صبر و شوق و عرفان و محبّت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده‌اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی که ظلمت آن همه بلاد را فراگرفته استشمام نمیشود این شجر جز بغی و فحشا ثمری نیورد و جز غل و بغضا حاصلی نبخشد ثمرش سمّ قاتل است و ظلّش نار مهلک فنعم ما قال

تمسک بأذیال الهوی و اخلع الحیا

و خلّ سبیل النَّاسکین و ان جأوا

پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه تعلّقات مقدّس فرمود تا محلّ ادراک الهامات غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربّانی گردد اینست که میفرماید السّالک فی النّهج البیضاء و الرّکن الحمرأء لن یصل الی مقام وطنه الاّ بالكفّ الصّفر عمّا فی ایدی النّاس این است شرط سالک درست تفکّر و تعقّل فرموده تا بی حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی

باری از مطلب دور ماندم اگرچه همه ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا آنچه میخواهم اختصار نمایم و باقلّ کفایت کنم می‌بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این چه قدر از لالی بیشمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریّات معانی که در غرفه‌های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده لم یطمئنّ انس قبلهم و لا جانّ و با همه این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور نیامد تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و بکعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان بشنود و بیابد

پس از این بیانات محکمه واضحه لائحہ مقصود از سماء در آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه میفرماید با ابر و غمام نازل میشود مقصود از ابر آن اموریست که مخالف نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره ا فکلّمآ جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون مثلاً از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیّه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علما و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریّه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن از آن چیزهائی که مردم را بشبیه میاندازد و منع مینماید همه این حجابات بغمام تعبیر شده

و اینست آن غمامی که سموات علم و عرفان کلّ من فی الأرض بأن میشکافد و شقّ میگردد چنانچه میفرماید یوم تشقّق السّماء بالغمام و همچنان که غمام ابصار ناس را منع مینماید از مشاهده

شمس ظاهری همین قسم هم این شئونات مذکوره مردم را منع مینماید از ادراک آن شمس حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام و یمشی فی الأسواق لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیراً مثل اینکه ملاحظه میشد از انبیا فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحراهای شک و ریب و بیابانهای وهم و تحیر متحیر میماندند که چگونه میشود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید بر کلّ من علی الأرض و علّت خلق موجودات را بخود نسبت دهد چنانچه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و معذلک باین قسمها مبتلا بامور جزئیّه شود چنانچه شنیده‌اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض و ذلّت چنانچه سرهای اصحاب ایشان را در شهرها بهدیه میفرستادند و ایشان را منع مینمودند از آنچه بآن مأمور بودند و هر کدام در دست اعدای دین مبتلا بودند بقسمی که بر ایشان وارد میاوردند آنچه اراده مینمودند

و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هوّیه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و باداب و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسانست و معذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهایی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیشامیده و بمجرد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد

پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم و اگر هم حجّت بخواهیم بیک حجّت و برهان اکتفا نمائیم تا بمنبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرفست فائز گردیم نه آنکه هر روز بخیالی اعتراض نمائیم و بهوائی تمسک جوئیم

سبحان الله با وجود اینکه از قبل این امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده‌اند تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر البهور فیوضات محروم نسازند معذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه میفرماید هل یظنون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم

که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند و مضمون آن اینست آیا انتظار میکشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه‌ئی از ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه‌ی اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده‌اند چنانچه از قبل ذکر شد

و همچنین میفرماید یوم تأتي السماء بدخان مبين يغشى الناس هذا عذاب اليم که مضمون آن اینست روزی که می‌آید آسمان بدودی آشکار و فرو می‌گیرد مردم را و اینست عذاب الیم و همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّة محک و میزان قرار داده و بآنها امتحان میفرماید عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادیّه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در آیه‌ی مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه‌ی ناس را و عذاب‌یست برای آنها که هر چه می‌خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعدابی جدید معدّبند زیرا که هر چه میشوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علوّ است ناری جدید در قلوبشان مشتعل میشود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعنایت الهی محکمتر و راسختر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر میگردد در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حقّ را که صد هزار جان بدل و جان رایگان در ره دوست ایثار مینماید ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت میکنند بسب و لعن مشغول میشوند چنانچه میفرماید اذا لقوكم قالوا آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الا نامل من الغیظ قل موتوا بغيظکم انّ الله علیم بذات الصدور

و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه‌ی بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری اکثر علما چون این آیات را ادراک ننموده‌اند و از مقصود قیامت واقف نشده‌اند لهذا جمیع را بقیامت موهوم من حیث لا یشعر تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر ایقان بعنایت رحمن واصل میگردند کذلک تغنّ علیک حمامة البقاء علی افنان سدره البهّاء لعلّ تكوننّ فی مناهج العلم و الحکمة باذن الله سالکا

و قوله یرسل ملائکته الی آخر القول مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که بقوّه روحانیّه صفات بشریّه را بنار محبّت الهی سوختند و بصفات عالین و کربّوبیین متّصف گشتند چنانچه حضرت صادق در وصف کربّوبیین میفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در یک مقام مدّست بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر میفرماید مؤمن مثل کبریت احمر است و بعد بمستمع

میفرماید آیا کبریت احمر دیده‌ئی ملتفت شوید باین تلویح که ابلغ از تصریح است دلالت میکند بر عدم وجود مؤمن این قول آن حضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این خلق بی‌انصاف که راحه ایمان نشنیده‌اند معذک کسانی را که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت بکفر میدهند

باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک و مقدّس گشتند و متخلّق باخلاق روحانیین و متّصف باوصاف مقدّسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدّسه اطلاق گشته باری اینست معنی این کلمات که هر فقره آن بآیات واضحه و دلیلهای متقنه و براهین لائحہ اظهار شد

و چون امم عیسی باین معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده‌اند ظاهر نشد لهذا بمظاهر قدسیه از آن یوم تا بحال اقبال ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیّه محبوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم معاد و اینقدر ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض میماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم و متقی تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد بلکه فی‌الغور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد برد و قبول و نظر بعدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری بآن حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد چنانچه ربّ العزّة از لسان ایشان خبر داده لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا که مضمون آن این است چرا فرو فرستاده نشد با محمّد ملکی پس باشد با او بیم‌دهنده و ترساننده مردمان را

اینست که در همه اعهاد و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد و این مرضها عارض نمیشد مگر آنکه تمسک بعلمای عصر میجستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده و هیاکل الهیه و ایشان هم نظر باستغراق در شئونات نفسیه و اشتغال بامورات دنیّه فانیه این شمس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر بادراک خود معنی و بیان مینمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیسان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مذعن و مقرّند بحدیث مشهور که میفرماید حدیثنا صعب مستصعب و در جای دیگر میفرماید انّ امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرّب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان و مسلم است نزد خود ایشان که

هیچیک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست دو قسم اول که واضحست و اما ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محک الهی جز غش چیزی از ایشان بظهور نرسید سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علمائی که در مسائل شرعیّه هنوز در ظنّ و شگند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیّه و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه رائجه معانی احادیث را ابداً ادراک ننموده‌اند و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق علیه یمرون و هم لظهور العلامة ینتظرون قل یا ملأ الجهال فانظروا کما کان الذین من قبلکم لمن المنتظرین

و اگر از ایشان سؤال شود از شرایط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدیست چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد معذک بچه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را رد مینمائید و حکم بر کفر آنها نموده‌اید چون عاجز از جواب میشوند تمسک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد بر اینکه من عند الله است و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است لو انتم تعرفون براستی میگویم مقصود از تحریف را در این مدّت ادراک ننموده‌اند

بلی در آیات منزله و کلمات مرایای احمدیّه ذکر تحریف عالین و تبدیل مستکبرین هست ولیکن در مواضع مخصوصه ذکر شده و از آن جمله حکایت ابن صوریاست در وقتی که اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال نمودند و آن حضرت فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را مصدّقید ابن صوریا را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود اقسامک بالله الذی فلق لکم البحر و انزل علیکم المنّ و ظلّل لکم الغمام و نجّاکم من فرعون و ملاه و فضّلکم علی الناس بأن تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و الزانیة المحصنة که مضمون آن این است که آن حضرت ابن صوریا را باین قسمهای مؤکد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زنا محصن چه نازل شده عرض نمود یا محمّد رجم است آن حضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست عرض نمود چون بختصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رساند دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل و علمای آن عصر نظر بقلت یهود و کثرت عمالقه بمشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست بختصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول میشوند و باین مصالح حکم قتل را از میان بالمره برداشتند باری در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این آیه عرض نمود یحرّفون الکلم عن مواضعه



این یک موضع بود که ذکر شد و در این مقام مقصود از تحریف نچنانست که این همج راع فهم نموده‌اند چنانچه بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری آیاتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت کردند این قول نهایت بی‌معنی و بی‌اصلست آیا میشود کسی که معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته آن را محو نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر به مکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتابست بر هوی و میل خود و چون یهود در زمان آن حضرت آیات تورات را که مدلل بر ظهور آن حضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و ببیان آن حضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف در باره آنها صدور یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور بمیل و هوی خود تفسیر مینمایند چنانچه مشهود است

و در مقام دیگر میفرماید و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون و این آیه هم مدلل است بر تحریف معانی کلام الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و عقول مستقیمه هم ادراک مینماید

و در موضع دیگر میفرماید فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قليلاً الی آخر الآیة و این آیه در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آن علما بواسطه استرضای خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر الواحی چند بر ردّ حضرت نوشتند و بدلائلی چند مستدل شدند که ذکر آنها جایز نه و نسبت دادند ادله‌های خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته

چنانچه الیوم مشاهده میشود که چه مقدار رد بر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته‌اند و گمان نموده‌اند که این مفتریات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الألباست

باری مقصود از این انکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره که از انجیل ذکر شد تحریف یافته و رد نمایند و متمسک بآیات و اخبار شوند مطلع باشید که کذب محض و افترای صرفست بلی ذکر تحریف باین معنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امیین الهی هست دیگر معارضین باین خیال نیفتند و معارضه ننمایند که فلان آیه دلیل بر تحریفست و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده‌اند و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریفست در باره یهود نازل شده لو انتم فی جزائر علم الفرقان تحبرون

اگرچه از بعضی حمقای ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و باسماں رفته دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و عزّ ثابت

میشود زیرا بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غایب شد و بفلک چهارم ارتقا فرمود و کتاب حقّ جلّ ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق او آن هم غایب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق شمس محمّدی بچه متمسّکند و بکدام امر مأمور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی میشوند و محلّ نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم میآید فنعود بالله عمّا یظنّ العباد فی حقّه فتعالی عمّا هم یعرفون ای عزیز در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ و یابی الله الا ان یتّم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کلّ شیء مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید بعنایت و مکرمت الهی در مدینه قدسیّه انا لله وارد شویم تا بمواقع عزّ الیه راجعون مقرّ یابیم انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لا نهائیه عرفان نمائید و حقّ را اظهر از آن بینید که در اثبات وجودش بدلیلی محتاج شوید و یا بحجّتی تمسّک جوئید

ای سائل محبّ اگر در هوای روح روحانی طائری حقّ را ظاهر فوق کلّ شیء بینی بقسمی که جز او را نیابی کان الله و لم یکن معه من شیء و این مقام مقدّس از آنست که بدلیلی مدلل شود و یا آنکه ببرهانی باهر آید و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کلّ اشیاء بمعروفیّت او معروفند و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود فرموده ا و لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجّتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و نیست دلیله آیاته و وجوده اثباتهدر

این وقت از اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهدای آن استدعا مینمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند که مبدا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و نور الأنوار متمسّک ببعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد چه که آن سلطان هوّیه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را بحرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان باو و ادراک ایام و لقای او میشود لیس البرّ ان تولّوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولكنّ البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر اسمعوا یا اهل البیان ما وصّیناکم بالحقّ لعلّ تسکنن فی ظلّ کان فی ایام الله ممدوداً

الباب المذكور فی بیان انّ شمس الحقیقه و مظهر نفس الله لیكونن سلطاناً علی من فی السموات و الارض و ان لن یطیعه احد من اهل الارض و غنیاً عن کلّ من فی الملك و ان لم یکن عنده دینار

كذلك نظهر لك من اسرار الأمر و نقلی عليك من جواهر الحكمة لتطيرن بجناحي الانقطاع في  
الهواء الذي كان عن الأبصار مستوراً

لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیّه و مرایای قدسیّه مبرهن و واضح شود که  
شموس حقیقت و مرایای احدیّت در هر عصر و زمان که از خيام غیب هوّیه بعالم شهاده ظهور  
میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب  
ظاهر میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیّه مکنونه محلّ ظهور یفعل الله ما یشاء و یحکم  
ما یریدند

و بر اولی العلم و افندۀ منیره واضحست که غیب هوّیه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور و  
صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لمیزل  
در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا  
تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو اللطیف الخبیر چه میان او و ممکنات نسبت و ربط و  
فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچوجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السموات و  
الأرض بکلمی امر او موجود شدند و بارادۀ او که نفس مشیّت است از عدم و نیستی بحت باتّ  
بعرضۀ شهود و هستی قدم گذاشتند

سبحان الله بلکه میانۀ ممکنات و کلمۀ او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود و یحدّرم الله  
نفسه بر این مطلب برهانست واضح و کان الله و لم یکن معه من شیء دلیلی است لائح چنانچه جمیع  
انبیاء و اوصیاء و علما و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و  
وصول آن حقیقه الحقائق مقرّ و مدعند

و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت و اسعۀ سبقت  
رحمته کلّ شیء و وسعت رحمتی کلّ شیء جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عزّ  
انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیّه و این مرایای قدسیّه  
و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند مثلاً علم ایشان از علم او  
و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان  
از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع  
شمس لایزالی چنانچه میفرماید لا فرق بینک و بینهم الاّ بانّهم عبادک و خلقک و اینست مقام انا هو و  
هو انا که در حدیث مذکور است

و احادیث و اخبار مدلّه بر این مطلب بسیار است و این بنده نظر باختصار متعرّض ذکر آنها  
نشدم بلکه آنچه در آسمانها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره  
آثار تجلّی آن شمس حقیقی ظاهر و هویداست که گویا بدون ظهور آن تجلّی در عالم ملکی هیچ شیء

بخلت هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویداست و کلّ این اسماء و صفات راجع باوست اینست که فرموده الانسان سرّی و انا سرّه و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم أ فلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکنونوا کالذین نسوا الله فأنساهم انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العماء فداه میفرماید من عرف نفسه فقد عرف ربّه

قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیّه و مصاریع علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی

باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیّه هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیّه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را اینست که میفرماید أ یکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتّی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رأیت شیئاً الاّ و قد رأیت الله فیه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التّوحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالتّه و اعظم حکایه است از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطّف او مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرکند بافاضه ایشان لولاک لما خلقت الأفلاک بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحتند بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف ایشان از وصف ماسوی و این هیاکل قدسیّه مرایای اولیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویداست

و این صفات مختصّ ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین باین صفات موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضلنا بعضهم علی بعض پس معلوم و محقّق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجردّه ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معادن اسماء ربوبیّه شود لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از

سلطنت و عظمت و امثال آن جاریست اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقق است دیگر احتیاج برهان نیست

بلی این عباد چون از عیون صافیة منیری علوم الهیة تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نموده‌اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سایزند و از بحر عذب فرات معرض شده در حول ملح اجاج طائفند چنانچه در وصف ایشان ورقاء هویة بیان فرموده و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلاً و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلاً ذلک بأنهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین که ترجمه آن اینست اگر ببینند راه صلاح و رستگاری را آن را اخذ نمی‌مایند و بآن اقبال نمی‌کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را مشاهده کنند آن را برای خود راه وصول بحق قرار دهند و این اقبال بباطل و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی باین ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند مگر بجزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت‌کنندگان

چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که کرورها آیات الهیة از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسک جسته‌اند باقوال عبادی که یک حرف از آن را ادراک نمی‌مایند از این جهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان علم احدیة و ریاض حکمت صمدیة محروم نموده‌اند

باری راجع بمطلب می‌شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث متأثره از انجم مضمیئه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده و هستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب در حق قائم مذکور است حق و لا ریب فیہ ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده‌اند مردم را بظهور بعد همی آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و این تخصیص بقائم ندارد و در حق جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیة و مطالع اسرار الهیة‌اند چنانچه مذکور شد

و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آن حضرتست بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلائی ظاهری ظاهر شود و یا نشود و این بسته باراده و مشیت خود آن حضرتست ولیکن بر آن جناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصا و ادراک مینمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس حقیقت بنفسه لفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیة است که بآن احاطه مینماید کلّ من فی السموات و الأرض را و بعد باستعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر بظهور می‌آید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویداست و در اول امر آن

حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سادج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثی شیطانیّه خود ادّیت بآن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر بمثل عبدالله اُبی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهایی که نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یتحرّک علیه القلم او یحملة الألواح بلی این نسبتها بود که سبب ایذای مردم نسبت بآن حضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آن حضرت فرمود ما اودی نبیّ بمثل ما اودیت و در فرقان نسبتها که دادند و ادّیتها که بآن حضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلّکم بمواقع الأمر تطّلعون حتّی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت میرسید کمال ادّیت را باو وارد مینمودند

در این موقع یک آیه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آن حضرت نوحه و ندبه نمائی و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدّت بلایا و اعراض ناس بغایت افسرده و دلنتگ بود جبرئیل از سدره المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نفقاً فی الأرض او سلماً فی السّماء که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و ایذای ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی بسوی آسمان که تلویح بیان اینست که چاره نیست و دست از تو بر نمیدارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا باآسمان فرار نمائی

و حال امروز مشاهده نما که چه قدر از سلاطین با اسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و بنسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدستهها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشدهاند و قمیص کفر را تجدید نمودهاند ایشان هم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرّ و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابدّ است از برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد ولیکن آن سلطنت که مقصود است لمیزل و لایزال طائف حول ایشانست و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کلّ من فی السّموات و الأرض را

و از جمله سلطنت آنست که از آن شمس احدیه ظاهر شد آیا نشنیدی که بیک آیه چگونه میانهُ نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی

از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کل بتنزیل همان یک آیه هویدا شد و بعرضه شهود آمد و همچنین آن آیه منزله رحمت بود برای ابرار یعنی انفسی که در حین استماع گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نقت شد برای فجّار یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر چنانچه دیده‌اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم برآمدند چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و چنان حادّ و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع نمود و از یک جهت ملاحظه فرمائید چگونه وصل نمود مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود بسبب ایمان باین امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده‌اند کذلک یؤلف الله بین قلوب الذینهم انقطعوا الیه و آمنوا بآیاته و کانوا من کوثر الفضل بأیادی العزّ من الشّاربین و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف العقاید و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند

اینست معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و میش از یک محل میخورند و میآشامند و حال نظر بعدم معرفت این جهّال فرمائید بمثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات بر یک خوان مجتمع میشوند اینست رتبه ناس گویا هرگز از جام انصاف ننوشیده‌اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته‌اند از همه گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم احداث مینماید فنعم ما نزل فی شأنهم لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها

و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید بتنزیل همین یک آیه منزله از سماء مشیّت چگونه حساب خلاق کشیده شد که هر کس اقرار نمود و اقبال جست حسنات او بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطای او معفو شد و مغفور آمد کذلک یصدق فی شأنه بآنه سریع الحساب و کذلک یبدل الله السيئات بالحسنات لو انتم فی آفاق العلم و انفس الحکمة تتفرّسون و همچنین هر کس از جام حبّ نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود بموت دائمی مبتلا شد و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانیست و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند

چنانچه وقتی که سراج محمدی در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولنّ الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین مضمون آن اینست که اگر بگوئی باین مشرکین که شما مبعوث شده‌اید بعد از مردن

هر آینه میگویند آنهایی که کافر شده‌اند بخدا و آیات او نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا و در جای دیگر میفرماید و ان تعجب فعجب قولهم أ نذا كُنَّا تراباً أ ننا لفي خلق جديد که ترجمه آن اینست میفرماید اگر عجب میداری پس عجبست قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از روی استهزاء میگفتند که آیا مائیم مبعوث شدگان اینست که در مقام دیگر قهراً لهم میفرماید أ فعینا بالخلق الأول بل هم فی لبس من خلق جدید مضمون آن این است که آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید

و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا بقاعده نحو استدلال نمودند اذا که بر سر ماضی در آید معنی مستقبل افاده میشود و بعد در کلماتی که کلمه اذا نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه میفرماید و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعد و جاءت کلّ نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن این است دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که بنظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه و در مثل این مواقع یا کلمه اذا را مقدر گرفتند و یا مستدلّ شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوعست لهذا بفعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است ملاحظه فرمائید چه قدر بی ادراک و تمیزند نفخه محمدیه را که باین صریحی میفرماید ادراک نمیکنند و از افاضه این نقره الهی خود را محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست میشوند با اینکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او ببیان خود آن حضرت شده قل أ تستبدلون أ الذی هو خیر لکم فبئس ما استبدلتم بغير حقّ و کنتم قوم سوء اخسرین

بلکه مقصود از صور صور محمدیست که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آن حضرت بود بر امر الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیده ایمانیّه مخّلع فرمود و بحیات تازه بدیعه زنده نمود اینست وقتی که آن جمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار بعث و حشر و جنّت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این آیه آورد فسینغصون الیک رؤوسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریباً یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزاء حرکت میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد تلویح همین یک آیه مردم را کافیست اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند

سبحان الله چه قدر آن قوم از سبل حقّ دور بودند با اینکه قیامت بقیام آن حضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود معذلک سخریه مینمودند و معتکف بودند بتماثیلی که علمای عصر بافکار عاطل باطل جسته‌اند و از شمس عنایت ربّانیّه و امطار رحمت سبحانیّه غافل گشته‌اند بلی جعل از روائح قدس ازل محرومست و خفاش از تجلی آفتاب جهانتاب در گریز

و این مطلب در همه اعصار در حین ظهور مظاهر حقّ بوده چنانچه عیسی میفرماید لا بدّ لکم بأن تولدوا مرّة اخری و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء و الرّوح لا یقدر ان یدخل ملکوت



الله المولود من الجسد جسد هو و المولود من الرّوح هو روح که ترجمه آن اینست نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود و دخول در ملکوت ربّانی نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت محبّت الهیه میشود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب و الواح و صحائف مردمی که از جامهای لطیف معارف نچشیده‌اند و بفیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها و در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود آن جوهر انقطاع فرمود دع الموتی لیدفنوه الموتی یعنی واگذار مرده‌ها را تا دفن کنند مرده‌ها

و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند یکی را بیٹی بود که اراده بیع آن داشت و دیگری مشتری بود و قرار بر آن داده بودند که باطّلاع آن حضرت این مبیعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد آن مظهر امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میّت عن میّت بیناً محدوداً بحدود اربعة حدّ الی القبر و حدّ الی اللّحد و حدّ الی الصّراط و حدّ الی الجنّة و اما الی النّار حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت بمحبّت آن حضرت مبعوث گشته بودند البتّه اطلاق موت بر ایشان نمیشد

و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیا و اولیا نبوده و نیست اگر قدری تعقّل شود در همین بیان آن حضرت کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنّت و نار چه بود ولیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است بصاحبان افنده منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید چنانچه فرموده‌اند المؤمن حیّ فی الدّارین اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد که مشاهده میشود موت آن را اخذ مینماید

و همچنین بیانات دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدلّ است بر این مطلب عالی و کلمه متعالی و همچنین آیه مبارکه که در حقّ حمزه سیّد الشّهداء و ابوجهل نازل شد برهانیهست واضح و حجّتی است لائح که میفرماید ا و من کان میّناً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی النّاس کمن مثله فی الظّلمات لیس بخارجٍ منها و این آیه در وقتی از سماء مشیّت نازل شد که حمزه بردای مقدّس ایمان

متردّی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصدر الوهیت کبری و مکمن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در باره حمزه شد و بر خلاف در حقّ ابوجهل این بود که نائره کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض بحرکت آمد چنانچه فریاد بر آوردند که حمزه چه زمان مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت و چون این بیانات شریفه را ادراک ننمودند و باهل ذکر هم تمسک نجستند تا ریحی از کوثر معانی بر آنها مبدول فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت

چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی جمیع ناس از اعالی و ادانی تمسک بجعلهای ظلمانی و مظاهر شیطانی جسته اند و متّصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند و ایشان نظر بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری بر اسباب ظاهره ایشان نرساند و این معلوم و واضح است که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و برضوان ریاحین معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه میتواند رائحه عطر بمشام دیگران رساند لم یزل شأن این عباد این بوده و خواهد بود و لن یفوز بآثار الله الاّ الذینهم اقبلوا الیه و اعرضوا عن مظاهر الشیطان و کذلک اثبت الله حکم الیوم من قلم العزّة علی لوح کان خلف سراق العزّ مکنونا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکر در ظاهر و باطن آن بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدّی شده میان عباد و معرفت یوم التّناد عارف شوی دیگر احتیاج بسؤال نخواهی داشت انشاء الله امیدواریم که از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود لایزالی بی بهره راجع نشوید دیگر تا همت و مجاهده شما چه کند

باری مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود حال انصاف دهید که این سلطنت که بیک حرف و بیان اینهمه تصرّف و غلبه و هیمنه داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا ایشان را چند صباحی مردم بحسب ظاهر تمکین مینمایند ولیکن بقلب همه معرض و مدبرند و این سلطنت بحرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده ما للتراب و ربّ الأرباب چه میتوان ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگه او سلطنت مینمایند بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و میشود

باری اینست یک معنی از سلطنت باطنی که نظر باستعداد و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه وجود و طلعت محمود سلطنتهاست که این مظلوم قادر بر اظهار آن رتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه فسبحان الله عمّا یصف العباد فی سلطنته و تعالی عمّا هم یذکرون

سوالی مینمائیم از آن جناب که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخدول و منکوب شوند پس در حقّ ربّ العزّة که مسلماً سلطنت با اسم اوست و جمیع بعظمت و شوکت

او معترفند این نوع از سلطنت صادق نمیآید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او حرکت مینمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بآن امر فرموده و مقبل و فاعلند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند چنانچه همه اینها اظهر من الشمس واضحست

پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حق و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آن جناب سخت میشود مثل آنکه میفرماید و انّ جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگر میفرماید پیریدون ان یطفنوا نور الله بأفواههم و یأبی الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون و دیگر هو الغالب فوق کلّ شیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است

و اگر مقصود این باشد که این همج راع میگویند مفری برای ایشان نیمیاند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه و اشارات ازلیه را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی در ارض نبوده که اقرب الی الله باشد و آن حضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت لولاه لم یکن مثله فی الملک با وجود این شنیدید که چه واقع شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا و جنود او بر حسب ظاهر صادق نمیآید چه که آن حضرت که جندیّتش مثل شمس لائح و واضحست در نهایت مغلوبیت و مظلومیت در ارض طفّ کأس شهادت را نوشیدند و همچنین در آیه مبارکه که میفرماید پیریدون ان یطفنوا نور الله بأفواههم و یأبی الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفاء نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش کردند معذک غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید و یأبی الله الا ان یتّم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین در محلّ امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند و مظلومیت این انوار بقسمی بود که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد میآورد آنچه را اراده مینمود چنانچه همه را احصا و ادراک نمودند معذک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عزّ صمدانی برمیآیند

باری مقصود نچنانست که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استسفا بذرهئی از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را بیقین کامل و معرفت ثابتّه راسخه در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب

تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الأرباب دانسته و از دین خدا بالمرّه خارج گشته

و همچنین ملاحظه نما با اینکه بنهایت ذلّت آن حضرت شهید شد و احدی نبود که آن حضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید معذک حال چگونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر از مردم که شدّ رحال مینمایند برای حضور در آن ارض که سر بر آن آستان بمالند اینست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربّانی

و همچو تصوّر ننمائی که این امور بعد از شهادت آن حضرت واقع شده و چه ثمری برای آن حضرت مترتب است زیرا که آن حضرت همیشه حیّ است بحیات الهی و در رفراف امتناع قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن و این جواهر وجود در مقام انفاق کل قائمند یعنی جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و مینمایند و هیچ رتبهئی نزدشان احبّ از این مقام نیست عاشقان جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند

دیگر اگر بخواهم ریحی از اسرار شهادت و ثمرهای آن را ذکر نمایم البتّه این الواح کفایت نکند و بانتهای نرساند انشاءالله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا باسرار حکمت ربّانی پی‌بریم و بعنایت او از عرفان کلّ شیء بی‌نیاز گردیم تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود کذلک نذکر لکم من بدایع امر الله و نقلی علیکم من نعمات الفردوس لعلکم بمواقع العلم تصلون و من ثمرات العلم ترزقون پس بیقین باید دانست که این شمس عظمت اگرچه بر نقطه تراب جالس باشند بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفراف غنا طائرند و در حینی که در دست دشمنان مبتلایند بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلّت ظاهره بر عرش عزّت صمدانی جالس و متکی و در نهایت عجز ظاهری بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم

این است که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و بنغمات روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن اینست ای مردم غذای من از گیاه ارض است که بآن سدّ جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شبها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای من است و کیست از من غنی‌تر بر روی زمین قسم بخدا که صد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزّت طالب این ذلّت اگر بریحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملک و هستی درگذری و چون طیر نار در حول سراج بهّاج جان بازی

و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی از اصحاب در خدمت آن حضرت شکایت از فقر نمود آن جمال لایزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده‌ئی آن فقیر

از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که بفلسی محتاجم آن حضرت فرمود آیا محبت ما را نداری عرض نمود بلی یا این رسول الله فرمود آیا به هزار دینار این را مبیعه مینمائی عرض نمود بجمیع دنیا و آنچه در آنست نمیدهم حضرت فرمودند آیا نفسی که چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم ندهد چگونه فقیر است

و این فقر و غنا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت و مادون آن که نزد این همج رعا معتبر است در آن ساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی پس مقصود از غنا غنای از ماسوی است و از فقر فقر بالله

و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند که آن حضرت اقرار فرماید بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن حضرت نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور هم رساندند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آن حضرت مجتمع شدند و هر چه از آن حضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در مقابل آن حضرت و قسم داد آن حضرت را که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت آن حضرت رأس مبارک را بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد جلس عن یمین القدرة و القوّة یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کلّ من فی السموات و الأرض را دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد آمد و چگونه باو سلوک نمودند بالأخره چنان در صدد ایذا و قتل آن حضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمود

و همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر افتاده چون آن حضرت را دید بقرائن شناخت آن حضرت را و استغاثه نمود و آن حضرت فرمودند قم عن سریرک فأتک مغفورة خطایاک چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که هل یمکن لأحد ان یغفر الخطایا الا الله فالتفت المسیح الیهم و قال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام اقول له مغفورة خطایاک لتعلموا بانّ لابن الانسان سلطاناً علی الأرض لمغفورة الخطایا که ترجمه آن بفارسی اینست چون آن حضرت بان عاجز مسکین فرمودند که برخیز بدرستی که معاصی تو آمرزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست آن حضرت ملتفت بایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم باین عاجز فالج برخیز و برو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو

تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانیست در ارض برای آمرزش ذنوب مذنبان اینست سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی همه این تفصیل که مکرر ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقصود اینست که بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود

و بقدم یقین در صراط حقّ الیقین قدم گذاریم که لعلّ نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان را بملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر آن جناب محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری بآن تمسک جسته‌اند و بر جمال محمدی اعتراض مینمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان بهمان تشبث نموده و بر نقطه بیان روح من فی ملکوت الأمر فداه اعتراض مینمایند این بی‌خردان را مشاهده فرما که حرف یهودان را الیوم میگویند و شاعر نیستند فنعم ما نزل من قبل فی شأنهم نرهم فی خوضهم یلعبون و لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون

چون غیب ازلی و سازج هوّیه شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ترجمه آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است ید الله فوق ایدیهم

اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده‌اند ولیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید نچنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی‌معنی شوید که چه قدر از شریعه علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک ننمودند باینکه خود سرّاً و جهراً میگویند آنچه را که یهود بآن معتقدند چنانچه شنیده‌اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیم غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک این همج رعاع فیض کلّیه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج

قدرت سراج احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلت کافیت این گروه را که از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محبوب گشتند لأجل آنکه منتها فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کل بآن وعده داده شده‌اند و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچیک از این عباد بآن مرزوق نشدند و باین شرافت کبری مشرف نگشتند و با اینکه چه قدر از آیات منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است معذک انکار نموده‌اند و بهوای خود تفسیر کرده‌اند چنانچه میفرماید و الذین کفروا بآیات الله و لقاءه اولئک یئسوا من رحمتی واولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فنة قليلة غلبت فنة كثيرة و در مقامی دیگر فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً و در مقامی دیگر یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون

جمع این آیات مدله بر لقا را که حکمی محکمر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته‌اند و بعضی ذکر نموده‌اند که مقصود از لقا تجلی الله است در قیامت و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیا موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات موجود و لائحست بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه مینماید که هیچ شیء بی‌ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه مینمائید که حاکم از ظهور و بروز آن نور معنوی و ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرمائید که در همه اشیا مفتوح گشته برای ورود طالبین در مداین معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت و در هر حدیقئی عروس معانی ملاحظه آید که در غرفه‌های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالسند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدل و مشعر است و ان من شیء الا یسبح بحمده شاهدیست ناطق و کل شیء احصیناه کتاباً گواهیست صادق حال اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس بلقاء طلعت لایزال آن سلطان بیمثال مشرفند دیگر تخصیص بقیامت چرا

و اگر گویند مقصود تجلی خاص است آنهم اگر در عین ذاتست در حضرت علم ازلاً چنانچه جمعی از صوفیه این مقام را تعبیر بفیض اقدس نموده‌اند بر فرض تصدیق این رتبه صدق لقا برای نفسی در این مقام صادق نیاید لأجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و احدی بآن فائز نشود السبیل مسدود و الطلب مردود افنده مقرّبین باین مقام طیران ننماید تا چه رسد بعقول محدودین و محتجبین

و اگر گویند تجلیّ ثانیست که معبر بفیض مقدّس شده این مسلماً در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیّه و بروز بدعیّه و این مقام مختصّ بانبیا و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقرّ و مدعند و ایشانند محالّ و مظاهر جمیع صفات ازلیّه و اسماء الهیّه و ایشانند مرایائی که تمام حکایت مینمایند و جمیع آنچه بایشان راجع است فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول باو حاصل نمیشود مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار مقدّسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت این جواهر مجردّه ثابت میشود از برای آن شمس حقیقت بآنّه هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسماء عالیّه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی که باین انوار مزیئّه ممتنع و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موقّق و فائز شد او بقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیّه باقیه وارد و این لقا میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیّه خود

و اینست معنی قیامت که در کلّ کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند بآن یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظمّتر تصوّر میشود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که بمثابه ابر نیسان از قبل رحمن در جریانست خود را محروم نماید و بعد از آنکه بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعزّ از این امر نه چگونه میشود که انسان بحرف متوهّمین و ظانّین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از همه این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفرّی نه آیا روایت مشهور را نشنیده‌اند که میفرماید اذا قام القائم قامت القیامة و همچنین ائمه هدی و انوار لاتطفی هل ينظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند

پس ای برادر معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما اگر قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهد که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصوّر نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه بلکه استغفرالله از این تحدید زیرا که مقدّس است عمل این یوم از جزای محدود و این همج راع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض او بالمرّه محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت این مقامست معذلک همه مشغول بعلم ظاهره شده‌اند چنانچه آنی منفک نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده‌اند گویا نمی از یمّ علم الهی ننوشتند و بقطره‌ئی از سحاب فیض رحمانی فائز نگشتند



حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقا و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او میشود اگرچه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ نموده باشد و این بالبدیهه معلومست که تصدیق علم در حق او نمیشود ولیکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و باین شرافت کبری فائز شود البتّه او از علمای ربّانی محسوبست زیرا بغایت قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته

و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه میفرماید يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و همچنین در فرقان میفرماید و نرید ان نمّ علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم الوارثین و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار از علما نظر باعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از جهّال نظر باقبال باعلی افق علم ارتقا جستند و اسمشان در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک یحو الله ما یشاء و یتبّت و عنده امّ الکتاب اینست که گفته اند طلب الدلیل عند حصول المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم قل یا اهل الأرض هذا فتی ناری یرکض فی بریة الرّوح و یشترکم بسراج الله و ینکرکم بالأمر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجابات النّور بالسّتر مشهودا

ای دوست من اگر قدری در سموات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم این عباد را منع مینماید از ورود در شاطی بحر ازلی بعینها در ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار بآن شمس و اذعان بآن و همچنین بر اسرار رجعت و بعثت مطلع شوی و باعلی غرف یقین و اطمینان مقرّ یابی

از جمله اینکه روزی جمعی از مجاهدان آن جمال بیمثال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزاء عرض نمودند انّ الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول حتّی یأتینا بقربان تأکله النّار مضمون آن اینست که پروردگار عهد کرده است بما که ایمان نیاوریم برسولی مگر آنکه معجزه هابیل و قابیل را ظاهر فرماید یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند چنانچه در حکایت هابیل شنیده اند و در کتب مذکور است آن حضرت در جواب فرمودند قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم تقتلتموهم ان کنتم صادقین ترجمه آن اینست که آن حضرت فرمودند آمد بسوی شما پیش از من رسولهای پروردگار با بینات ظاهرات و بآنچه شما میطلبید پس چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستیید راستگویان حال انصاف دهید بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن حضرت بوده اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان معذک چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را بعباد زمان خود فرمودند چاره

نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو بآن حضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیا همان اشقیا بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه مینمودند تا آنکه بالأخره همه را شهید نمودند درست در این بیان تفکر فرما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمن بوزد و جان را از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند این بود که مردم غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمینمودند و جواب را بگمان خود مطابق سؤال نمی یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون بآن جواهر علم و عقل میدادند

و همچنین در آیه دیگر میفرماید تعرّضاً باهل زمان و كانوا من قبل يستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله علی الکافرین میفرماید بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال مینمودند در راه خدا و طلب فتح مینمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته بودند کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد میشود که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه مینمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آن حضرت بودند و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسی بود صاحب انجیل معذکب چرا آن حضرت میفرماید چون آمد بسوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی باو کافر شدند و حال آنکه آن حضرت نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمّد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند معذکب چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میگردد

حال حکم رجوع را ادراک فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائحست و اگر انکار کنند بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم حکم رجوع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر هوّیه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد صافیّه منیره بعین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را بآب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید بقوّت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری

و دیگر معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیّه که در عوالم ملکّیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل میگرددند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبّت الهی شاربند و از اثمار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حقّ را دو مقام مقررّ است یکی مقام صرف تجرید و

جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کل بخلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست که نقطه فرقان میفرماید اَمَّا النَّبِيُّونَ فَاَنَا و همچنین میفرماید منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از حجبات کثرت و عوارضات تعدّد است اینست که میفرماید و ما امرنا الاّ واحده و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند اولنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد

باری معلوم و محقّق آن جناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر اینست اتّحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیا هستم صادقست و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل و چون رجوع انبیا موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا هم ثابت و محقّق است و این رجوع اظهر از آن است که بدلیل و برهان محتاج شود مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیا نوح بود که چون مبعوث بنبوت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که باو مؤمن و بامر او مذعن شد او فی الحقیقه بحیات جدیده مشرف شد و در حقّ او صادق میآمد حیات بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بخدا و اذعان بمظهر نفس او کمال علایق را باموال و اسباب متعلّقه دنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال ذلک داشته بقسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب تعیش داشته و همّت در تحصیل اشیای فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قبل از ورود در لجه ایمان بحدودات آباء و اجداد و اتّباع آداب و شرایع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد شاید رضا میداد و راضی بر تغییر حرفی از امور تقلیدیّه که در میان قوم بود نمیشد چنانچه همه قوم نداء انا وجدنا آبائنا علی امّه و انا علی آثارهم مقتدون برآوردند

و همین گروه با همه این حجبات محدوده و حدودات مذکوره بمجرد اینکه صهبای ایمان را از کأس ایقان از ایادی مظاهر سبحان مینوشیدند بالمرّه تقلیب میشدند بقسمی که از زن و فرزند و اموال و ائقال و جان و ایمان بلکه از کلّ ماسوی میگذشتند و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشان را اخذ مینمود که دنیا را و آنچه در آن هست بپر کاهی ندانسته آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمیشود و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعنایت بدیع جدید الهی جان

خود را بصد هزار حيله و تدبير از موارد هلاکت حفظ مینمودند بقسمی که از خاری احتراز میجستند و از روباهی فی‌المثل فرار مینمودند و بعد از شرف بفوز اکبر و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق میفرمودند بلکه نفوس مقدّسشان از قفس تن بیزار و یک نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله مینمود مع‌ذلک چگونه میشود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند اینگونه امورات که مخالف عادات بشریّه و منافی هوای جسمانیّه است از ایشان ظاهر شود

باری این مطلب واضحست که بدون تغییر و تبدیل الهی محالست این قسم آثار و افعال که بهیچوجه شباهت بآثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود آید چنانچه اضطرابشان باطمینان تبدیل میشد و ظنّ بیقین تغییر مییافت و خوف بجرئت مبادله میگشت اینست شأن اکسیر الهی که در یک حین عباد را تقلیب میفرماید

مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه بیبوست محفوظ بماند در مدّت هفتاد سنه بمقام ذهبی میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند که بواسطه غلبه بیبوست مریض شده و بمقام خود نرسیده

باری در هر حال اکسیر کامل ماده نحاسی را در آنی بمقام ذهبی میرساند و منازل هفتادساله را بآنی طی نماید آیا آن ذهب را بعد میتوان گفت که نحاسست و یا بعالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی معین و واضح مینماید

همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند و بقدمی از مکان محدود بلامکان الهی واصل شوند جهدی باید تا باین اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب جهل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظنّ را بچشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را برضوان باقی مشرف فرماید حال اگر در حقّ این ذهب حکم نحاسی صادق میآید در حقّ این عباد هم حکم عباد قبل از فوز بایمان صادق و محقق است

ای برادر از این بیانات شافیّه کافیّه وافیّه اسرار خلق جدید و رجوع و بعث بی حجاب و نقاب ظاهر و هویداست انشاءالله بتأییدات غیبیّه جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و بخلع جدیدّه باقیّه مفتخر گردی

اینست که در هر ظهور بعد انفسی که سبقت یافتند بایمان از کلّ من علی الأرض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیّت نوشیدند و باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتقاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز شده‌اند بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود

اطلاق گل بر او میشود دیگر در این مقام نظر بحدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر برائحه و عطریست که در هر دو ظاهر است

پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزّه کن تا همه را بیک اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتبهات نفسیّه بنفحات قدسیّه آن حضرت پاک و مقدّس و منقطع گشتند و قبل از همه اهل ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده‌اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده‌اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الأرباب علم انقطاع بر رفراف امتناع برافراشتند باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده‌اند و این اثمار از یک شجره روئیده‌اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کلّ ذلک من فضل الله یؤتیة من یشاء من خلقه انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم و ببحر اثبات درآئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را ببصری که مقدّس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و باعلی افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم

پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اوّل لا اوّل هرآینه صدق طلعت اوّل بر طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اوّل لا اوّل بر آن قیام نمود اینست که نقطه بیان روح ما سواه فداه شمس احدیّه را بشمس مثال زده‌اند که اگر از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اوّلیّه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضاً صحیح است و همچنین از این بیان صادق می‌آید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام مینماید بعینه همان است که جمال بدء بر آن قیام فرموده

و این مطلب با اینکه چه قدر واضحست نزد شاربان صهبای علم و ایقان معذلک چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ باین مطلب بذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محبوب و ممنوع شده‌اند با اینکه خود آن حضرت فرمود *أما النبیین فأنأ و همچنین فرمودند منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد معذلک تفکر نینمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می‌آید باینکه فرمودند منم آدم اوّل همین قسم صادق می‌آید که بفرمایند منم آدم آخر و همچنان که بدء انبیا را که آدم باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم انبیا هم بآن جمال الهی نسبت داده میشود و این بسی واضحست که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادقست همان قسم ختم النبیین صادق آید*

و باین مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری بهمین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض شده‌اند و نمیدانم این قوم از اولیّت و آخریّت حقّ جلّ ذکره چه ادراک نموده‌اند اگر مقصود از اولیّت و آخریّت اولیّت و آخریّت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی بآخر نرسیده پس چگونه آخریّت بر آن ذات احدیّت صادق می‌آید بلکه در این رتبه اولیّت نفس آخریّت و آخریّت نفس اولیّت باشد

باری همان قسمی که در اوّل لا اوّل صدق آخریّت بر آن مربّی غیب و شهود می‌آید همان قسم هم بر مظاهر او صادق می‌آید و در حینی که اسم اولیّت صادقست همان حین اسم آخریّت صادق و در حینی که بر سریر بدئیّت جالسند همان حین بر عرش ختمیّت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده مینماید که مظهر اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت و بدئیّت و ختمیّت این ذوات مقدّسه و ارواح مجردّه و انفس الهیّه هستند و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن معه من شیء طائر شوی جمیع این اسماء را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ باین حجابات و اشارات و کلمات محتجب نشوی چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل بی‌دلیل سبیل نجوید و طیر قدسی بی‌اعانت غیبی طیران نتواند

حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده کشف سبحات الجلال من غیر اشاره و از جمله سبحات مجلّه علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک و اشتغال و حبّ بریاست ظاهره تسلیم امر الله نمینمایند بلکه گوش نمیدهند تا نعمه الهی را بشنوند بل یجعلون اصابعهم فی آذانهم و عباد هم چون ایشان را من دون الله ولیّ خود اخذ نموده‌اند منتظر رد و قبول این خشبهای مسنّده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانه حقّ و باطل

با اینکه همه انبیا و اصفیا و اولیا من عند الله امر فرمودند که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند معذلک معتنی بنصح انبیا نگشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتّبعوا المرسلین جواب گویند که این همه علما و فضلا با این ریاست ظاهره و البسه مقطّعه لطیفه نفهمیده‌اند و حقّ را از باطل ادراک ننموده‌اند و تو و امثال تو ادراک نموده‌اید و نهایت تعجّب مینمایند از چنین قولی با اینکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب و علّت علم و صدق باشد البتّه امم سابقه اولی و اسبقند

و با اینکه این فقره هم معلوم و واضحست که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیّه علمای عهد مردم را از سبیل حقّ منع مینمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است و احدی از انبیا مبعوث نشد مگر آنکه محلّ بغض و انکار و رد و سبّ علما گشت قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کاتوا یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل ضلالست والله کشف آن

اعظم امور است و خرقش اکبر اعمال و قفنا الله و ایاکم یا معشر الرّوح لعکم بذلک فی زمن المستغاث توفّقون و من لقاء الله فی ایامه لا تحتجبون

و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلّه است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج رعاع و جمیع باین حجبات محدوده و سبحات مجلّه عظیمه محتجب مانده اند آیا نغمه طیر هویّه را نشنیده اند که میفرماید الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبدالله خاتم النبیین بودند حال ملاحظه فرما که چه قدر از اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آنست که ببیان تحدید شود و یا طیر افنده آن را طیّ نماید و تقدیرات قدریّه او اکبر از آنست که بادراک نفسی منتهی شود خلق او از اوّل لا اوّل بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایت لا نهاییه خواهند بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق مینماید

و همچنین نغمه جمال ازلی حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان میفرماید که مضمون آن اینست بودم با الف آدم که فاصله هر آدم به آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچکتر از همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجوع و لا اولیّت و لا آخریّت صنع همه را از این دو روایت ادراک فرما

باری ای حبیب من مقدّست نغمه لاهوت که باستماع و عقول ناسوت محدود شود نمله وجود کجا تواند بعرضه معبود قدم گذارد اگرچه نفوس ضعیفه از عدم ادراک این بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند بلی لا یعرف ذلک الا اولو الالباب قل هو الختم الذی لیس له ختم فی الابداع و لا بدء له فی الاختراع اذاً یا ملأ الارض فی ظهورات البدء تجلیات الختم تشهدون بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسک بایه منزله در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که مغایر هوای ایشانست بالمره اعراض مینمایند قل ا تؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض ما لکم کیف تحکمون ما لا تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیّت فی قوله تعالی ولکنه رسول الله و خاتم النبیین جمیع ناس را بلقای خود وعده فرموده چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته فهنیئاً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشهدون

و معذلک بحکم اوّل از امر ثانی معرض گشته اند با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و

همچنین از لقا لقای جمال اوست در هیکل ظهور او اذ انه لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات واضحه من حیث لا یشعر بذکر ختم تمسک جسته‌اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمره محتجب مانده‌اند و لو یؤخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة ولكن یؤخرهم الی اجل مسمی و از همه این مراتب چشم پوشیده اگر این قوم بقطرهائی از چشمه لطیف یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید می‌آشامیدند هیچ اینگونه اعتراضات غیر مرضیه بر محل امر نمینمودند امر و قول و فعل در قبضه قدرت اوست کلّ شیء فی قبضة قدرته اسیر و انّ ذلک علیه سهل یسیر فاعلست آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه میل فرماید من قال لم و بم فقد کفر و اگر این عباد قدری بشعور ببینند از آنچه مرتکب شده‌اند هلاک میشوند و بدستهای خود خود را بنار که مقرّ و مرجع ایشانست راجع مینمایند آیا نشنیده‌اند که میفرماید لا یسأل عما یفعل و با این بیانات چگونه میتوان جسارت نمود و بزخارف قول مشغول شد

سبحان الله جهل و نادانی عباد بمقام و حدی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل شده از علم و اراده حقّ جلّ و عزّ معرض گشته‌اند

حال انصاف دهید اگر این عباد موقن باین کلمات درّیه و اشارات قدسیه شوند و حقّ را یفعل ما یشاء بدانند دیگر چگونه باین مزخرفات تشبّث مینمایند و تمسک میجویند بلکه آنچه بفرماید بجان اقرار نمایند و مدعن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و حکمتهای قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم مینمود و لکن یؤخر ذلک الی میقات یوم معلوم

باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج راع در هر صباح تلاوت فرقان نموده‌اند و هنوز بحرفی از مقصود فائز نشدند و خود قرائت میکنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مظاهر عزّ صمدیه است معذلک هیچ ادراک ننموده‌اند و این مدّت این قدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ بمعارج اسرار آن بوده و الا تلاوت بی‌معرفت را البتّه فائده کلی نباشد

چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار مینمود که حساب خلایق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته بعد قدری از صور علمیه و شئونات حکمیه بقدر ادراک و فهم سامع القا شد و بعد ذکر شد که این مدّت مگر تلاوت فرقان ننموده‌ئی و آیه مبارکه را که میفرماید فیومئذ لا یسأل عن ذنبه انس و لا جانّ را ندیده‌اید و بمقصود ملتفت نشده‌اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده‌اید بلکه سؤال بلسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدلّ بر آنست و بعد میفرماید یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنّواصی و الأقدام



اینست که از وجه حساب خلاق کشیده میشود و کفر و ایمان و عصیان جمیع ظاهر میگردد چنانچه الیوم مشهود است که بسیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضحند و اگر این عباد خالصاً لله و طلباً لرضائه در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که میطلبند البته ادراک مینمایند بقسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک مینمایند حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان و اعراض و اغماض ملت و دولت را و سکون و استقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوص ولکن لا یعرف ذلک الا اولو الالباب

اختم القول بما نزل علی محمد من قبل لیكون ختامه المسک الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیر قال و قوله الحق و الله یدعو الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما كانوا یعملون لیسبق هذا الفضل علی العالم و الحمد لله رب العالمین بیان را در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این بیانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کلّ اناس مشربهم

قسم بخدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمات نغمه هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته‌ی از آن مقدس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای معانی بی‌حجاب از قصر روحانی قدم ظهور بعرضه قدم گذارند و ما من امر الا بعد اذنه و ما من قدرة الا بحوله و قوته و ما من اله الا هو له الخلق و الامر و کلّ بأمره ینطقون و من اسرار الروح ینکلمون

از قبل دو مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است در این مقام هر کدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمى موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم البینات و آیدناه بروح القدس

نظر باختلاف این مراتب و مقاماتست که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات مختلفه آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل میشوند

باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقاماتست اینست که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویه بحتّه بر آن جواهر

وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نعمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد

و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید آئی عبد الله و ما انا الا بشر مثلکم و از این بیانات محقّقه مثبتّه ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیا و اصفیا متزلزل نشوی

و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه آئی انا الله حقّ است و ربیبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر اینست که میفرماید و ما رمیت اذ رمیت ولكنّ الله رمی و همچنین انّ الذین یبایعونک انما یبایعون الله و اگر نعمه آئی رسول الله برآرند این نیز صحیح است و شکی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولكنّ رسول الله و در این مقام همه مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونه ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین برآرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدنّیت و ختمیت و اولیّت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الأرواح حقیقی و سادج السّواج ازینند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتها رتبه عبودیت ظاهر شده‌اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود اینست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی سلطان حقیقی انکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نعمه او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید در این زمان نسمة الله وزیده و روح الله احاطه نموده قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته

باری نظر باین مقام ذکر ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام باقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت بخود داده‌اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حقّست و شبهه در آن

نیست پس باید تفکر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد

باری در کلمات شمس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات قدسیه را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای رد و اعتراض گذارند چنانچه الیوم علما و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشسته‌اند و جهل را علم نام گذاشته‌اند و ظلم را عدل نامیده‌اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده‌اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقع شد

مثل اینکه مذکور شد در سؤال از اهله که از سیّد وجود نمودند و آن حضرت بامر الهی جواب فرمود که هی مواقیت للنّاس بعد از استماع نفی علم از آن حضرت نمودند

و همچنین در آیه روح که میفرماید و یسألونک عن الرّوح قل الرّوح من امر ربّی و چون این جواب مذکور شد کل فریاد و اوایلا برآوردند که جاهلی که نمیداند روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میدانند و الیوم چون علمای عصر با اسم آن حضرت مفتخرند و آبای خود را هم مذعن دیده‌اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند چنانچه اگر انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب بشنوند البتّه رد نمایند و اعتراض کنند و همان سخنهای قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند با اینکه آن جواهر وجود مقدّسند از کلّ این علمهای مجعوله و منزّهند از جمیع این کلمات محدوده و متعالینند از ادراک هر مدرکی کلّ این علوم نزد آن علم کذب صرفست و جمیع این ادراکات افک محض بلکه هر چه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر میشود علم همانست و العلم نقطه کثرها الجاهلون دلیل بر آن و العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء مثبت این بیان

باری چون معنی علم را ادراک ننموده‌اند و افکار مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده اسم آن را علم گذاشته بر مبدء علوم وارد آورده‌اند آنچه دیده‌اید و شنیده‌اید

مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هرچند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی به ارشادالعوامست در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از

همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده‌اند که میفرماید العلم تمام المعلوم و القدرة و العزّة تمام الخلق با وجود این کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سیّد لولاک بود ملاحظه شد که قریب بیست علم او از ید شرط معرفت معراج نوشته‌اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک ننموده باشد بمعرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و از جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیّه مردوده را شرط ادراک علوم باقیّه قدسیّه شمرده

سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمتها که بهیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده فنعم

ما قال

مّتهم داری کسانی را که حقّ

کرد امین مخزن هفتم طبق

و یک نفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول ملتفت این مزخرفات نشده با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویداست که اینگونه علمها لمیزل مردود حقّ بوده و هست و چگونه علمی که مردود است نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک معراج میشود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سیّد لولاک از جمیع این اشارات مقدّس و منزّه بوده چه خوب میگوید

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

حقّ سوار باد پّران چون خدنگ

والله هر کس بخواد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطره‌ئی از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البتّه باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید

و الیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند و صدور منیرشان بحمد الله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این حجبات حجاب اکبر را که میفرماید العلم حجاب الأكبر بنار محبّت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و باین افتخار مینمائیم که الحمد لله سبحات جلال را بنار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه بعلمی جز علم باو متمسّکیم و نه بمعلومی جز تجلّی انوار او متشبّث

باری بسیار متعجّب شدم در این بیانات ندیدم مگر اینکه میخواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشانست با وجود اینکه قسم بخدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار

حکمت ربّانی اطلاع نیافته بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود او مندرک گردد با وجود این اقوال سخیفه بی معنی چه دعویهای زیاده از حدّ نموده

سبحان الله چه قدر متعجبیم از مردمی که باو گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند بتراب قناعت نموده و اقبال جسته‌اند و از ربّ الأرباب معرض گشته‌اند و از نغمه بلبل و جمال گل بنعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده‌اند و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب فی الحقیقه حیف است که قلم بتحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف بآن گردد ولیکن اگر محکمی یافت میشد حقّ از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظلّ معلوم می‌آمد

از جمله علمی که این مرد مدّعی بآن شده صنعت کیمیاست بسیار طالبم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی هم که دعوی اینگونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را علّت علم و جهل نمیدانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود ولیکن چه فائده از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده‌ام و غیر سمّ قاتل چیزی نچشیده‌ام هنوز اثر حدید بر گردن باقیست و هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر

و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابی که ترک نشد از آن امری ذکر شده اینست که میفرماید انّ شجرة الزّقوم طعام الأثیم و بعد بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذکر ذق انّک انت العزیز الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثم ذکر نموده اثم فی الكتاب و عزیز بین الأنعام و کریم فی الاسم

تفکّر در آیه مبارکه نموده تا معنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده به سامریّ جهل تمسّک جسته‌اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مشرقست معرض گشته‌اند و کأن لم یکن انگاشته‌اند

باری ای برادر من لالی علم ربّانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان معنوی جز از گلزار حقیقی استنشام نشود و گل‌های علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیّه نروید و البلد الطّیب یخرج نباته باذن ربّه و الذی خبت لا یخرج الا نکدا

و چون مفهوم گشت که تغنیات و رقاء هوّیه را احدی ادراک ننماید الا اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجبست که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیّه را بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد تا بتأییدات ربّانی و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه بتأییدات علوم اکتسابی فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

ولیکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی بیدلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجهه باقی و حضرت معانی بازمانده‌اند و بی‌شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید در کلّ حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و بر ربّ الأرباب دربندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی‌فائده احتراز کند چه زبان ناراست افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک‌کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگذارد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند

و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد در اسرار باذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطنان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفّق شود و خمر بقا چشد و بملاً اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرّ یابد باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد

و این شرایط از صفات عالین و سجّیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق می‌آید و چون بعمل و الذّین جاهدوا فینا مؤیّد شد البتّه ببشارت لنهدیّهم سبلنا مستبشّر خواهد شد

و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلّمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار علم و یقین همۀ ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی ببشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می‌بیند و رجوع بآیات واضحه آفاقیّه و خفیّات مستوره انفسیّه مینماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند

قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد رائحه حقّ را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حقّ را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد مثلاً اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه رائحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت منّان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الأرباب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده بی‌آب رفع عطش نماید و بی‌نار حرارت محبّه الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله‌های بدیعی سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّه‌اش نفخه روح القدس عیسوی باهر بی‌ذهب غنا بخشد و بی‌فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه‌اش صد هزار حکمت مخزون

و مجاهدین فی‌الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند دلایل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد

پس ای حبیب من باید جهدی نمود تا بآن مدینه واصل شویم و بعنایت الهیّه و تفقّدات ربّانیّه کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت تمام جان پزمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار

عجز و نیاز آریم تا بآن فوز فائز شویم و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من بیعته الله کتاب او که رجوع کل کتب بانست و مهیمن است بر جمیع کتب و در این مداین ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کل من فی السموات و الأرض در این مدائن مکنون و مخزون گشته

مثلاً فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتته و اشارات شرکیه محفوظ ماند و همچنین مرزوق شد بفواکه طیبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از انهار ماء غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفرید چشید

چنانچه جمیع مایحتاج آن امت در احکام دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود و معین گشته و آنست حجت باقیه برای اهلش بعد از نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوعست امر آن و جمیع مأمور باتباع آن بوده اند تا ظهور بدیع در سنه ستین و آنست که طالبان را برضوان وصال میرساند و مجاهدان و مهاجران را بسرادق قرب فائز فرماید دلیلی است محکم و حجتی است اعظم و غیر آن را از روایات و کتب و احادیث این فخر نه زیرا حدیث و صاحبان حدیث وجود و قولشان بحکم کتاب ثابت و محقق شده و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه بی شمار

چنانچه نقطه فرقان در آخر امر فرمودند که انی تارک فیکم التقلین کتاب الله و عترتی با اینکه احادیث بسیار از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی فرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد حال بچشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است از عامه و خاصه چه را حجت برای معرفت عباد قرار فرموده باید بنده و شما و کل من علی الأرض بنور آن تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم زیرا که حجت منحصر شد بدو یکی کتاب و دیگر عترت که از میان رفته پس منحصر شد بکتاب

و اول کتاب میفرماید الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین در حروف مقطعه فرقان اسرار هویه مستور گشته و لالی احدیه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرتست که باو خطاب میفرماید یا محمد این کتاب منزل از



سماء احدیّه نیست ریبی و شگی در آن هدایتی است برای پرهیزکاران ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقّرر و مقدر فرموده برای هدایت کلّ من فی السّموات و الأرض و بنفسه آن ذات احدیّه و غیب هوّیه شهادت داده بر آنکه شک و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد آیا انصاف هست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیّت آن داده و حکم بر حقیّت آن فرموده این عباد در آن شک نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول بمعارج معرفت قرار فرموده از آن اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تشکیک نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری و یا احداثی غیر کتاب الهی علّت و دلیل برای هدایت خلق بود البتّه در آیه مذکور می‌شد

باری باید از امر مبرم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدّق شویم چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده چنانچه این واضحست که هر کس تصدیق فرقان نمود فی الحقیقه مصدّق کتب قبل از فرقان هم نبوده و این معانی از ظاهر آیه مستفاد میشود و اگر معانی مستوره آن ذکر شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البتّه زمان باخر نرساند و کون حمل ننماید و کان الله علی ما اقول شهیداً

و همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین که ترجمه ظاهر آن اینست اگر بودید شما در شک و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود محمد پس بیارید سورهئی بمثل این سور منزله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید راست‌گویان حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگست قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را بآن ختم فرموده و هیچ شیء را آن سلطان احدیّه در اظهار حجّت خود بآن شریک فرموده چه میانه حجج و دلائل آیات بمنزله شمس است و سوای آن بمنزله نجوم و آنست حجّت باقیه و برهان ثابت و نور مضمیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد هیچ فضلی بآن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد کنز لآلی الهیّه است و مخزن اسرار احدیّه و آنست خیط محکم و حبل مستحکم و عروه وثقی و نور لایطفی شریعه معارف الهیّه از آن در جریانست و نار حکمت بالغه صمدانیّه از آن در فوران این ناریست که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد

ای رفیق باید از امر الهی نگذریم و بآنچه حجّت خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم خلاصه حجّت و برهان این آیه منزله اعظم از آنست که این علیل تواند اقامه دلیل نماید و الله یقول الحقّ و هو یهدی السبیل و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل

و همچنین میفرماید تلك آیات الله نتلوها عليك بالحقّ فبأىّ حديث بعد الله و آیاته يؤمنون میفرماید اینست آیات منزله از سماء هوّیه میخوانیم بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حقّ و نزول آیات او ایمان میآورند اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هرگز مظهری اکبر از انبیا نبوده و حجّتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجّت حجّتی ممکن نه الا ما شاء ربّک

و در جای دیگر میفرماید ویل لكلّ افاک اثم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصرّ مستکبراً کأن لم یسمعها فبشره بعذاب الیم یعنی وای بر افک‌کننده گنه‌کار که میشوند آیات نازله از سماء مشیت الهیه را که خوانده میشود بر او پس استکبار مینماید که گویا نشنیده آن را پس بشارت ده او را بعد از دردناک اشارات همین آیه کلّ من فی السّموات و الأرض را کفایت میکند لو کان النّاس فی آیات ربّهم یتفرّسون چنانچه الیوم میشوند که اگر از آیات الهیه قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست‌ترین امرها نزدشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود بگو بایشان ای بی‌خبران میگوئید آنچه را قبل پدران شما گفتند اگر ایشان ثمری از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و عنقریب با آبای خود در نار مقرّ خواهید یافت فالنّار متواهم فبئس متوی الظّالمین

و در جای دیگر میفرماید و اذا علم من آیاتنا شیئاً اتّخذها هزواً اولئک لهم عذاب مهین یعنی در وقتی که عالم شود از آیات ما شیئی را اخذ مینماید آن را از روی استهزاء از برای ایشانست عذابی خوارکننده از جمله استهزاء این بود که میگفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان دیگر بیاور آن یکی فأسقط علينا کسفاً من السّماء میگفت و دیگر ان کان هذا هو الحقّ من عندک فأمطر علينا حجارةً من السّماء مذکور میداشت بمثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند مائده سمائیّه را باشیای خبیثه سیر و پیاز آن قوم هم طلب تبدیل مینمودند آیات منزله را بظنونات نجسه کثیفه چنانچه الیوم مشاهده میشود که مائده معنویّه از سماء رحمت الهیه و غمام مکرمت سبحانیّه نازلست و بحور حیوان در رضوان جنان بامر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده‌اند و ببرکه شور که ملح اجاجست قانع گشته‌اند سبحان الله کمال تحیر حاصلست از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل مینمایند و بعد از ظهور شمس معلوم باشارات علم تمسک جسته‌اند مثل آنست که از آفتاب در اثبات نور او حجّت طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیضش برهان جویند حجّت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فراگرفته و برهان نیسان جود اوست که عالم را بردای جدید تازه فرموده بلی کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جز از رحمت نیسانی فضلی احصا ننماید

عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

و در جای دیگر میفرماید و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات ما كان حجّتهم الا ان قالوا اتوا باآبائنا ان كنتم صادقين يعنى در وقتى كه تلاوت كرده ميشود بر ايشان آيات ما نيست حجّت ايشان مگر آنكه بگويند بياوريد پدرهاى ما را اگر هستيد راستگويان مشاهده نما كه چه حجّتها بر آن رحمتهاى كامله واسعه ميگرفتند باياتى كه حرفى از آن اعظم است از خلق سموات و ارض و مردگان وادى نفس و هوى را بروج ايمان زنده ميفرمايد استهزا مينمودند و ميگفتند پدرهاى ما را از قبر بيرون آر اين بود اعراض و استكبار قوم و هر كدام از اين آيات براى كلّ من على الارض حجّتى است محكم و برهانىست معظم كه جميع ارض را كفايت ميكند لو انتم فى آيات الله تتفكرون و در همين آيه مذكوره لآلى اسرار مكنونست اگر فى الجملة دردى يافت شود دوا ميرسد

گوش بحرفهاى مزخرف عباد مدهيد كه ميگويند كتاب و آيات از براى عوام حجّت نميشود زيرا كه نمىفهمند و احصا نميكنند با اينكه اين قرآن حجّت است بر مشرق و مغرب عالم اگر قوه ادراك آن در مردم نبود چگونه حجّت بر كل واقع ميشد از اين قرار بر معرفت الهيّه هم نفسى مكلف نيست و لازم نه زيرا كه عرفان او اعظم از عرفان كتاب اوست و عوام استعداد ادراك آن ندارند

بارى اين سخن بغايت لغو و غير مقبولست همه از روى كبر و غرور گفته ميشود كه مردم را از رياض رضاي الهى دور كنند و زمام آنها را محكم حفظ نمايند با اينكه نزد حقّ اين عوام از علمائى ايشان كه از حقّ اعراض نمودهاند بغايت مقبولتر و پسنديدهترند و فهم كلمات الهيّه و درك بيانات حمامات معنويه هيچ دخلى بعلم ظاهرى ندارد اين منوط بصفاى قلب و تزكيه نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادى چند موجودند كه حرفى از رسوم علم ندیدهاند و بر رفرع علم جالسند و از سحاب فيض الهى رياض قلوبشان بگلهائى حكمت و لالههاى معرفت تزيين يافته فطوبى للمخلصين من انوار يوم عظيم

و همچنين ميفرمايد و الذين كفروا بايات الله و لقائه اولئك يئسوا من رحمتى و اولئك لهم عذاب اليم و همچنين ميفرمايد و يقولون اننا لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون مضمون اين آيه واضحت مشاهده فرمائيد كه بعد از تنزيل آيات چه ميگفتند آيا ما ترككنندهايم خدايان خود را براى شاعرى مجنون كه آن حضرت را شاعر ميناميدند و بايات الهيّه سخرّيه مينمودند و ميگفتند اين كلمات اساطير اولين است يعنى كلماتيست كه قبل گفته شده و محمّد آن كلمات را تركيب نموده ميگويد از خدا است

چنانچه اليوم بمثل همان را شنیده‌ايد كه نسبت باين امر ميدهند و ميگويند كه اين كلمات را با كلمات قبل تركيب نموده و يا كلماتيست مغلوط قد كبر قولهم و صغر شأنهم و حدّهم

اينست كه بعد از اين انكارها و اعتراضات كه مذكور شد گفتند بعد از موسى و عيسى موافق كتب نبايد نبى مستقلّ كه ناسخ شريعت باشد مبعوث شود بايد شخصى بيايد كه مكمل شريعت قبل باشد اين آيه مباركه كه مشعر بر جميع مطالب الهيّه و مدلّ بر عدم انقطاع فيوضات رحمانيه است نازل شد

و لقد جاءكم يوسف من قبل بالبينات فما زلتم في شك مما جاءكم به حتى اذا هلك قلتم لن نبعث الله من بعده رسولا كذلك يضل الله من هو مسرف مرتاب و بتحقيق آمد شما را يوسف از پيش با بينه‌ها پس پيوسته بوديد در شك از آنچه آمد شما را بان تا چون هلاك شد گفتيد مبعوث نميگرداند خدا بعد از او رسولى را همچنين اضلال ميكند خدا كسى را كه اوست اسراف‌كننده و شك‌آورنده پروردگار خود پس از اين آيه ادراك فرمائيد و يقين كنيد كه در هر عصر امم آن عهد بايهئى از كتاب تمسك جسته از اينگونه حرفه‌هاى مزخرف ميگفتند كه ديگر نبى نبايد در ابداع بيايد مثل آنكه آيه انجيل را كه مذكور شده علمائى آن استدلال بان نمودند كه هرگز حكم انجيل مرتفع نميشود و پيغمبرى مستقل مبعوث نگردد الاً براى اثبات شريعت انجيل و اكثرى از ملل مبتلا باين مرض روحى شده‌اند

چنانچه اهل فرقان را مي‌بينى كه چگونه بمثل امم قبل بذكر خاتم النبیین محتجب گشته‌اند با اينكه خود مقرّند بر اينكه ما يعلم تاويله الاً الله و الراسخون فى العلم بعد كه راسخ در علوم و امّها و نفسها و ذاتها و جوهرها بيان مي‌فرمايد كه قدرى مخالف هواى ايشان واقع ميشود اينست كه ميشنوى كه چه ميگويند و چه ميكنند و نيست اينها مگر از رؤساي ناس در دين يعنى آنهائى كه الهى بجز هوى اخذ نكرده‌اند و بغير ذهاب مذهبي نيافته‌اند و بحجبات علم محتجب گشته‌اند و بضاللت آن گمراه شده‌اند چنانچه بتصريح تمام ربّ الأنام مي‌فرمايد أ فرأيت من اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله أ فلا تذكرون يعنى آيا ديدى آن غافل را كه گرفت خدای خود خواهشهاى نفس خود را و اضلال كرد او را خدا بر علمى و مهر نهاد بر گوش و دلش و گردانيد بر چشمش پرده‌ئى پس كه هدايت ميكند او را از بعد خدا آيا پند نميگيريد

در معنى و اضله الله على علم اگرچه در ظاهر آنست كه ذكر شد وليكن نزد اين فانى مقصود از آيه علمائى عصرند كه اعراض از جمال حق نمودند و بعلم خود كه از نفس و هوى ناشى گشته متمسك شده بر نبا الهى و امر او احتجاج مينمودند قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون و همچنين مي‌فرمايد و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا ما هذا الاً رجلا يريد ان يصدكم عما كان يعبد آباءكم و قالوا ما هذا الاً افك مفترى و الحق يقول و چون خوانده شود بر ايشان يعنى بر آن كفره فجره آيات قدسيه احديه گويند آن مشركان از حق بيخبران نيست اين رسول پروردگار مگر مردى كه ميخواهد منع كند شما را از آنچه كه ميپرستيدند آن را پدرهاى شما و ديگر گفتند نيست اين مگر كذبي افترا کرده شده

بشنويد ندای قدس الهى و نوای خوش صمدانى را كه چگونه در تلويح انذار فرموده مكذبين آيات را و بيزارى جسته منكرين كلمات قدسيه را و بعد ناس را ملاحظه فرمائيد از كوثر قرب و اعراض و استكبار آن محرومان را بر آن جمال قدس با اينكه آن جوهر لطف و كرم هياكل عدم را بعرضه قدم هدايت مي‌فرمود و آن فقيران حقيقي را بشريعه قدسيه غنا دلالت مينمود معذلك بعضى

میگفتند این مردیست افتراکننده بر پروردگار عالمیان و بعضی میگفتند این منعکننده است ناس را از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون میدادند و امثال ذلک

چنانچه الیوم مشاهده میکنید چه سخنهاى لغو که بآن جوهر بقا گفته‌اند و چه نسبتها و خطاها که بآن منبع و معدن عصمت داده‌اند با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را و بشارت فرموده مقبلین آن را با وجود این چه قدر اعتراضات که بر آیات منزله از سموات قدسیه بدعیه نموده‌اند و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائحست مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الآن بدست می‌آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده‌اند

ای برادر باید چشم گشود و تفکر نمود و ملتجی بمظاهر الهیه شد که شاید از مواظب و واضحه کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح متنبه شویم اعتراض بر منزل آیات نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم و حکمش را بتمام جان و روان قبول نمائیم و مدعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن یابیم و آته بعباده لغفور رحیم

و همچنین میفرماید قل یا اهل الکتاب هل تقمون منا الا ان آمنّا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فاسقون چه قدر واضح است مقصود در این آیه و چه مبرهن است حجیت آیات منزله و این آیه در وقتی نازل شد که کفار به اسلام اذیت مینمودند و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب آن حضرت که بخدا کافر شده‌اید و بساحری کذاب مؤمن و موقن گشته‌اید و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان آن حضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیت و زجر و رجم و سب بر آن مقبلین الی الله معمول می‌داشتند در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد ببرهانی واضح و دلیلی لائح و تعلیم فرمود اصحاب آن حضرت را که بگوئید بکافران و مشرکان که آیا اذیت میکنید ما را و ستم مینمائید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم بخدا و بآیاتی که نازل شد بر ما از لسان محمد و همچنین آیاتی که نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود این است تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بدیعه الهیه را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد خود را

معذک آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه فرمود شرق و غرب را از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند و یا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را باین استدلال که خود فرموده مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید حاشا ثمّ حاشا که مقبلین و مقرّین آیات احدیه را از ابواب رحمت خود براند و متمسّکین بحجّت مثبتّه را تهدید فرماید از آنّه مثبت الحقّ بآیاته و محقّق الأمر بکلماته و آنّه لهو المقتدر المهیمن القدير

و همچنین میفرماید و لو نزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلمسوه بأیدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و اکثری آیات فرقانیه مدلّ و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم باین آیات مذکوره و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجّت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا بآن متمسّک شوند و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاءکننده آن و عده نار فرموده اند چنانچه معلوم شد

حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و از این فیض اکبر محروم شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی آیا متمسّک میشوند که بفلان حدیث تمسّک جستیم و چون معنی آن را بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر امر اعتراض نمودیم و از شرایع حقّ دور گشتیم آیا نشنیده اید که از جمله علّت اینکه بعضی از انبیا اولو العزم بودند نزول کتاب بود بر آنها و این مسلم است با وجود این چگونه جایز است که بر صاحب کتب که چندین مجلّدات از او ظاهر شده بحرفهای فلان مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند و از همه این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند نمیدانم بکه متمسّک جویند و بکدام وجه اقبال کنند بلی و لکلّ وجهه هو مولیها فقد هدیناک السبیلین فی هدین المنهجین ثمّ امش علی ما تختار لنفسک و هذا قول الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال

و از جمله ادلّه بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هوّیه در هیکل بشریّه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه بدنیا و جهتی نداشته اند بضیاء شمس نبوت مستضیء و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند و بقاء الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال الملائک الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشراً مثلنا و ما نراک اتبعک الا الذینهم ارادنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و بآن مظاهر قدسیّه میگفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علما و اغنیا و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحقّ مینمودند

و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه شود

از آن جمله جناب ملاً حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سیّد یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملاً محمد علی زنجانی و ملاً علی بسطامی و ملاً سعید بارفروشی و ملاً نعمه الله مازندرانی و ملاً یوسف اردبیلی و ملاً مهدی خوئی و آقا سیّد حسین ترشیزی و ملاً مهدی کندی و برادر او ملاً باقر و ملاً عبدالخالق یزدی و ملاً علی برقانی و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده

همه اینها مهتدی و مقرّ و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که سینه‌هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه بگردن‌هاشان ممسوح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این نفوس قدسیه که باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جان‌شان متحیر گشتند کفایت نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمه‌های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلی دور مانده

حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموعست که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق بنحوی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اضطبارهم و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنیارند و از قفس ظنون باطله نجاتی نیافته‌اند و در یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده‌اند روز بجان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که باعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته‌اند اغفال نمایند

آیا نبود که از قبل امر سیّدالشّهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقّیت آن حضرت می‌شمردند و میگفتند در عالم چنین امری اتّفاق نیفتاد و حقّی باین استقامت و ظهور ظاهر نشد با اینکه امر آن

حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت ولیکن این انوار مقدّسه هیجده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و بچه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهل شمردند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شد و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی‌الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الأرض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان النّاس فی اسرار الأمر یتفکرون و سیعلم الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون

و از همه گذشته علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقررّ شده باید ادّعا و دعاوی کلّ عباد باین محکّ الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد اینست که میفرماید فتمنّوا الموت ان کنتم صادقین حال ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده‌اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ مایملک را انفاق نموده‌اند و باعلیٰ عرف رضوان عروج فرمودند شهادت این طلعات عالیّه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته‌اند و برای جلوس بر صدر از اوّل ماصدر احتراز جسته‌اند بر بطلان این نور لائح جایز و مقبولست با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته‌اند و اینقدر ادراک نموده‌اند که از ذرّه‌ئی از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره

حال ملاحظه فرمائید که چگونه محکّ الهی بنصّ کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمیز داده و معذک هنوز شاعر نشده‌اند و در نوم غفلت بکسب دنیای فانیّه و ریاست ظاهریّه مشغول شده‌اند

یا ابن الانسان قد مضیٰ علیک ایّام و اشتغلت فیها بما تهوی به نفسک من الظّنون و الأوهام الی متی تکون راقداً علی بساطک فارفع رأسک عن النّوم فانّ الشّمس قد ارتفعت فی وسط الزّوال لعلّ تشرق علیک بأنوار الجمال والسّلام

ولکن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک ریاست ظاهره نداشته‌اند چه که محالست علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حقّ شوند الا من شاء ربّک چنین امری در عالم ظهور ننمود مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشّکور چنانچه در این عهد احدی از علمای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجسند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع کوشیدند بقسمی که هیچ گواهی نشنیده و هیچ چشمی ندیده



و ربّ اعلی روح ما سواه فداه بخصوص بجمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او بتفصیل ذکر فرموده‌اند فاعتبروا یا اولی الأبصار و مقصود از آن ذکر آن بود که مباد اهل بیان در ظهور مستغاث فی القيامة الأخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علما موقن گشته‌اند و چرا در این ظهور نشد و نعوذ بالله متمسک باینگونه مزخرفات شوند و از جمال الهی محروم گردند بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف نبودند و بفضل الله از ریاست ظاهره و زخارف فانیه جمیع مقدّس و منزّه بوده‌اند ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء

و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرقست استقامت آن جمال ازلیست بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبتّه ربّانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش متّصل بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربّانی آیا این را بچه حمل میکنند آیا بجنون نسبت میدهند چنانچه بانبیای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرّض شده‌اند

سبحان الله در اوّل از کتب خود که آن را قیوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده‌اند یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السّبّ فی سبیلک و ما تمّنت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلیّ معتصماً قدیماً و همچنین در تفسیر هاء تمنّای شهادت خود را نموده‌اند کأنی سمعت منادیاً ینادی فی سرّی اذ احبّ الأشیاء الیک فی سبیل الله کما فدی الحسین علیه السلام فی سبیلی و لو لا کنت ناظراً بذلک السرّ الواقع فوالذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک الأرض لن یقدروا ان یأخذوا منّی حرفاً فکیف عبید الذی لیس لهم شأن بذلک و انّهم مطرودون الی ان قال لیعلم کلّ مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل الله

آیا صاحب این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی مینماید و یا بغیر رضای او امری طلب نموده در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس نسناسند و بغایت حقّ ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده‌اند و بعقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می‌آید میدوند و با وجود این چه نسبت‌های غیر لایقه که بمطالع قدسیّه میدهند کذلک نذکر لک ما اکتسبت ایدی الذینهم

كفروا و اعرضوا عن لقاء الله في يوم القيامة و عذبهم الله بنار شركهم و اعد لهم في الآخرة عذاباً  
تحترق به اجسادهم و ارواحهم ذلك بأنهم قالوا ان الله لم يكن قادراً على شيء و كانت يده عن الفضل  
مغلولة

و استقامت بر امر حجّتی است بزرگ و برهانیت عظیم چنانچه خاتم انبیا فرمودند شیبنتی  
الآیتین یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهیست چنانچه میفرماید فاستقم  
كما امرت

حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ امر الله فرمود  
و چه قدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الأرض بر منعی اقدام نمودند  
حاصلی نبخشید آنچه ایذا بر آن سدره طوبی وارد میآوردند شوقش بیشتر و نار حبش مشتعلتر میشد  
چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه بالأخره جان را در باخت و بر فیق اعلی  
شتافت

و از جمله دلایل ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در  
اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنه ستین ظاهر شدند و کشف  
غطا فرمودند معذلک باندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر  
البحور در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس  
لاهوئی هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیة رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چه قدر  
رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع  
علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و کمر غل و حسد و ظلم بر دفعشان بستند و چه نفوس  
قدسیّه را که جواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از  
ایشان ظاهر بود ببدترین عذاب هلاک نمودند مع کلّ ذلک هر یک از آن وجودات تا دم مرگ بذکر  
ذکر الله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائر و بقسمی این وجودات را تقلیب نمودند و  
تصرّف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند رضا برضایش دادند و  
دل بخیالش بستند

حال قدری تفکر نمائید آیا چنین تصرّف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده و جمیع این  
قلوب منزّه و نفوس مقدّسه بکمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت جز شکر از  
ایشان ظاهر نه و در مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل  
ارض چه مقدار غل و بغض و عداوت باین اصحاب داشتند چنانچه ادیت و ایذای آن طلعات قدسی  
معنوی را علّت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخی از  
عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت و با

این همه ایذا و اذیت محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت

باری در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا بعنایت رحمن روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح و جالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقررّه و دلائل مذکوره همین رد و سب و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر حقّیت ایشانست و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علما و فضلا و جهّال فرمائی در این امر محکمتر و راسختر و ثابتتر میشوی زیرا که جمیع آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده‌اند

اگرچه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم ولیکن نظر بمحبّت آن جناب چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر مینمایم با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک مینماید ولیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر مینمایم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان عقول مضطربه گردد و همچنین حجّت الهی بر اعالی و ادانی عباد تام و کامل گردد

از جمله احادیث اینست که میفرماید اذا ظهرت رایة الحقّ لعنھا اهل الشّرق و الغرب حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفر امتناع مقرّ گزید و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة را منظور داشت که آخر سبب این امر شنید چه میشود که جمیع مردم با اظهار حبّ و طلب حقّ بعد از ظهور اهل حقّ را لعن نمایند چنانچه مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب نسخ قواعد و رسوم و عادات و آدابست که همه ناس بآن محدود گشته‌اند و الا اگر جمال رحمن بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه بآن مشغولند دیگر چرا این همه اختلاف و فساد در ملک ظاهر میشود و مصدّق و مثبت این حدیث شریف قوله تعالی یوم یدعو الذّاع الی شیء نکر

باری چون منادی احدیه از ورای حجابات قدسیّه مردم را بانقطاع تمام میخواند از آنچه که در دست دارند و این ندای الهی چون مخالف هوی است لهذا اینهمه افتتان و امتحان رو میدهد و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمینمایند ولیکن آن احادیثی که صحّت و سقم آن معلوم نیست تمسّک بآنها جسته‌اند که چرا ظاهر نشد و حال آنکه آنچه را هم که تعقل ننموده‌اند ظاهر شد و باهر گشت و آثار و علامات حقّ بمثل شمس در وسط سماء لائح معذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان مانده‌اند با اینکه چه قدر از آیات فرقانیّه و روایات محقّقه

که جمیع دالّ است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را میگویند

و از جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که میفرماید این المدخّر لتجدید الفرائض و السنن و این المتخیر لاعادة الملّة و الشریعة و در زیارت میفرماید السلام علی الحقّ الجدید سأل ابو عبدالله عن سیرة المهديّ كيف سيرته قال [ع] يصنع ما صنع رسول الله [ص] و يهدم ما كان قبله كما هدم رسول الله امر الجاهليّة

حال ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلالها بر عدم تغییر احکام مینمایند با اینکه مقصود از هر ظهور ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سراً و جهراً ظاهراً و باطناً چه اگر بهیچوجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیه لغو خواهد بود و با اینکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است میفرماید یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه العلماء و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر مینماید که فرمودند و لقد یظهر صبیّ من بنی هاشم و یأمر الناس ببیعته و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئاً فاسرعوا الیه خوب وصیّت ائمه دین و سرج یقین را عمل نمودند با اینکه میفرماید اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را بکتاب جدید الهی و احکام بدیع ربّانی بشتابید بسوی او معذلک جمیع حکم کفر و خروج از ایمان بآن سیّد امکان دادند و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای کشیده و قلبهای پرکینه و دیگر ملاحظه عداوت علما نمایند که بچه صریحی در کتب مذکور است با وجود همه این احادیث ظاهره مدله و اشارات واضحه محقّقه جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده‌اند و بمظاهر ضلالت و طغیان اقبال نموده‌اند و با این روایات وارده و کلمات نازله میگویند آنچه نفسشان بآن مایل است و اگر جوهر حقّ بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این مخالف قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر نشده چنانچه الیوم امثال این سخنهای بی‌فائده از این هیاکل فانیه ظاهر شده و میشود

حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار فرموده‌اند در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو احکام جدید فیدعو الناس و لم یجبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده مینمایند و شاعر بر این نشده که آن حضرت بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسیّ یحکم ما یرید ساکن

و هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت امر او و جمیع قولها بتصدیق او منوط است و تمام امور بامر او محتاج و ماسوای او بامر او مخلوقند و بحکم

او موجود و اوست مظهر اسرار الهی و مبین حکمت‌های غیب صمدانی چنانچه در بحار الأنوار و عوالم و در ینبوع از صادق بن محمد وارد شده که فرمود العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس حتّى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع انبیا از آدم الی خاتم دو حرف آن را بیان فرموده‌اند و بر این دو حرف مبعوث شده‌اند و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع این بیست و پنج حرف را از این بیان قدر و رتبه آن حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاست و امری را که انبیا و اولیا و اصفیا بآن اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار نداشته این همج رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان میکنند اگر مطابق نیاید رد مینمایند ام تحسب انّ اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالأنعام بل هم اضلّ سبیلاً

آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل مینمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آن حضرت و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس میشود بقسمی که جمیع علما و فقها حکم بر قتل آن حضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذلّ اولیائه فی زمانه و تنهادی رؤوسهم کما تنهادی رؤوس التّرك و الدّیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الأرض بدمائهم و یفشو الویل و الرّنة فی نساءهم اولئک اولیائی حقاً حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند و معذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و ادبیت این ارواح مقدّسه را سبب وصول بمعارج قرب شمرند

و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضه کافی در بیان زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معاویة بن وهب عن ابی عبدالله قال أ تعرف الزّوراء قلت جعلت فداک یقولون أنّها بغداد قال لا ثمّ قال دخلت الرّی قلت نعم قال اتیت سوق الدّوابّ قلت نعم قال رأیت جبل الأسود عن یمین الطّریق تلك الزّوراء یقتل فیها ثمانون رجلاً من ولد فلان کلّهم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم

اینست حکم و امر اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این اصحاب را در آن مکان بیدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجوهات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همه

عالم واضح و مبرهنست حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن بمثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی نمایند و اقبال بحق نمی جویند و ببعضی احادیث که معنی آن را ادراک ننموده اند از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بسقر مقرر گزیده اند نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد اینست که صادق بن محمد میفرماید فقهاء ذلک الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنة و اليهم تعود

و از فقها و علمای بیان استدعا مینمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بآن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه ننمایند اگرچه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضة برخیزد و همچنین در هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوهها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان دربازند و گویا مشاهده میشود نفسی که بکمال زهد و تقوی موصوف و معروفست بقسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بمحاربه با آن اصل شجره الهیه قیام نماید و بمنتهای جهد و اجتهاد بمعارضة برخیزد اینست شأن ناس

باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را ببدیده بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام رائحه حسدی وزیده که قسم بمرّبی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی که رائحه انصاف را نشنیده اند رایات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد اتّفاق نموده اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه باحدی در امری افتخار ننمودم و بنفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظاما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فوالله الذی لا اله الا هو با آن همه ابتلا و بأساء و ضراء که از اعدا و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت

باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل و غافل از اینکه کمند

قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و اراده‌اش را جز رضا چاره‌ئی نه قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدى نشوم و علّت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگرچه هر نفسی محملی بست و بهوای خود خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم

دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد که اعدا در اهلاک این عبد فانی بنهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطّلع شده‌اند معذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و بهیچوجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان دربارزد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الرّوح بأمره آنی در این بلد توقّف نمینمودم و کفی بالله شهیداً اختم القول بلا حول و لا قوّة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون

صاحبان هوش که از صهبای حبّ نوشیده‌اند و گامی بکام نفس برنداشته‌اند دلایل و برهان و حجت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منبع الهی است اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال الهی و اقبالشان را بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید با همه این آیات متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربّانیّه است در بین عباد و این احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیانست از همه غافل و معرض شده‌اند و چند حدیث که بادراک خود مطابق نیافته‌اند و معنی آن را ادراک ننموده‌اند متمسک بظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی الجلال و زلال بی‌زوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده‌اند

ملاحظه فرمائید که در اخبار سنه ظهور آن هوئیّه نور را هم ذکر فرموده‌اند معذلک شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند فی حدیث المفضّل سأل عن الصّادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال [ع] فی سنة السنّین یظهر امره و یعلو ذکره

باری تحیر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لائحہ از حقّ احتراز نموده‌اند مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلا که بر آن خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی البحار انّ فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبیّ موسی و عیسی و یوسف و محمّد اما العلامة من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقّه و العلامة من یوسف السّجن و النّقیّة و العلامة من محمّد یظهر بآثار مثل قرآن با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه

واقع شده ذکر فرموده‌اند مع‌ذلک احدی متنبّه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبّه شوند الا من شاء ربّک انّ الله مسمع من یشاء و ما انا بمسمع من فی القبور

و بر آن جناب معلوم بوده که اطیّار هوّیه و حمامات ازلیّه را دو بیانست بیانی بر حسب ظاهر بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و میفرمایند تا سراجی باشد هدایت‌کننده و نوری را نماینده تا سالکین را بمعارج قدس رساند و طالبین را ببساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضح و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا مغلین آنچه در قلب پنهان نموده‌اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد اینست که صادق بن محمد میفرماید و الله لیمحصّن و الله لیغربلّن اینست میزان الهی و محکّ صمدانی که عباد خود را بآن امتحان میفرماید و احدی پی بمعانی این بیانات نبرد مگر قلوب مطمئنّه و نفوس مرضیه و افئده مجرّده و مقصود در امثال اینگونه بیانات معانی ظاهریّه که مردم ادراک مینمایند نبوده و نیست اینست که میفرماید لکلّ علم سبعون وجهاً و لیس بین النّاس الا واحد و اذا قام القائم بیثّ باقی الوجوه بین النّاس و ایضاً قال نحن نتکلم بکلمة و نرید منها احدی و سبعین وجهاً و لنا لکلّ منها المخرج

باری ذکر این مراتب برای آنست که از بعضی روایات و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود ائمه دین چه بود چنانچه از حدیث مستفاد میشود پس باید عباد باینگونه عبارات خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلهش سؤال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب ظاهر و واضح شود

ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمیشود که طالب حقّ باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع بمظاهر احدیه نماید کل در ارض نسیان ساکن و باهل بغی و طغیان متّبع ولکنّ الله یفعل بهم کما هم یعملون و ینساهم کما نسوا لقائه فی ایامه و کذلک قضی علی الذین کفروا و یقضی علی الذینهم کانوا بآیاته یجدون

و اختتم القول بقوله تعالی و من یعش عن ذکر الرّحمن نفیض له شیطاناً فهو له قرین و من اعرض عن ذکری فانّ له معیشة ضنکاً

و کذلک نزل من قبل لو انتم تعقلون

المنزول من الباء و الهاء

و السّلام علی من سمع نعمة الوراقاء فی سدرة المنتهی

فسبحان ربّنا الأعلى